

شماره اول - سال اول (از ۱۵ مرداد تا ۱۵ شهریور ماه ۱۳۷۰)

(نشریه طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)



۲ تومان

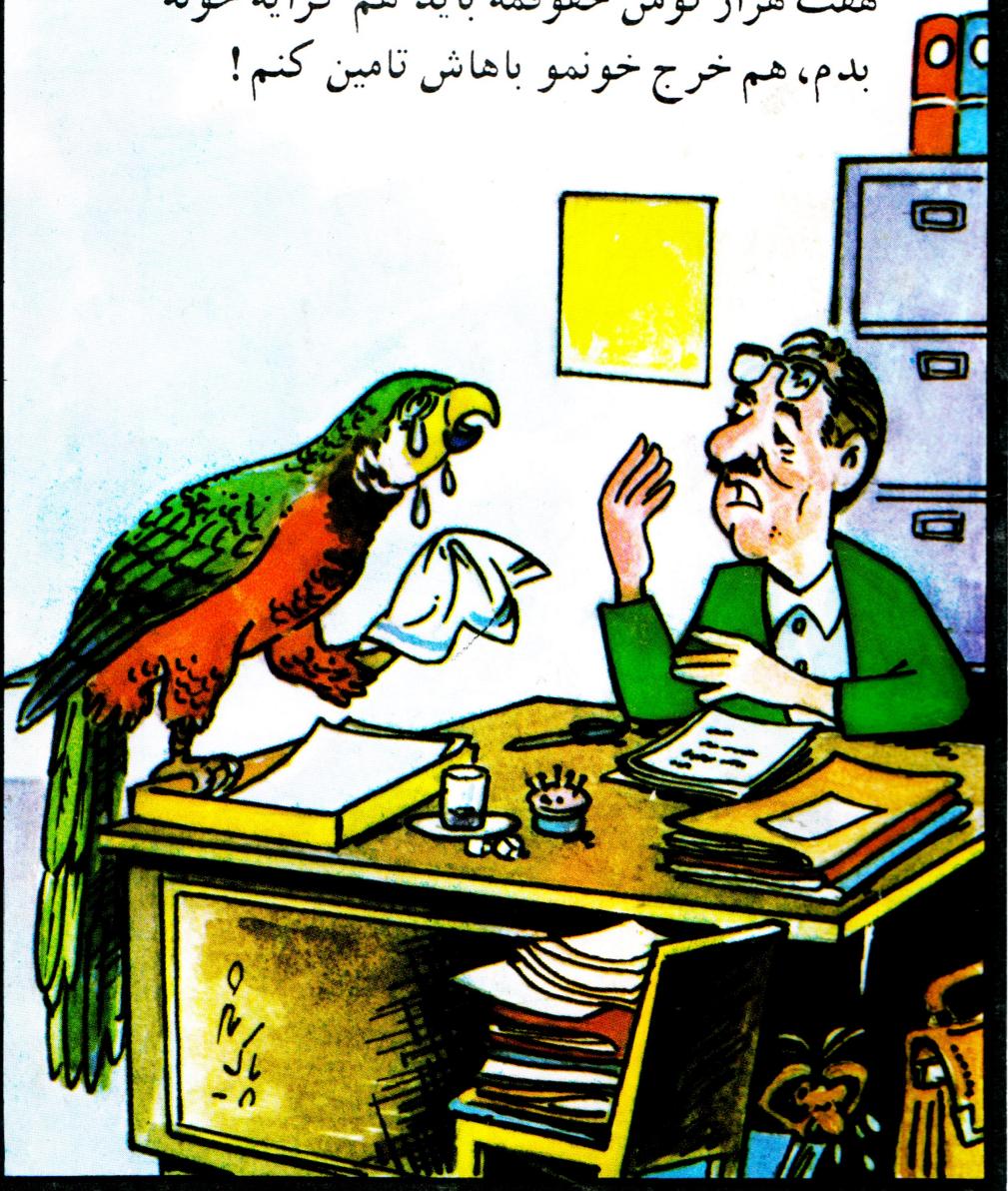
کلکس

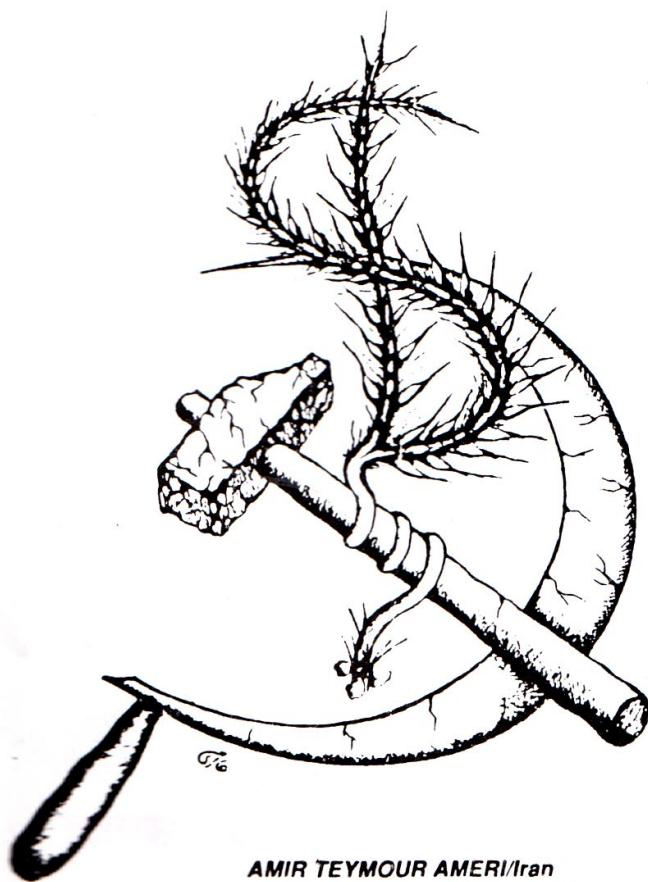
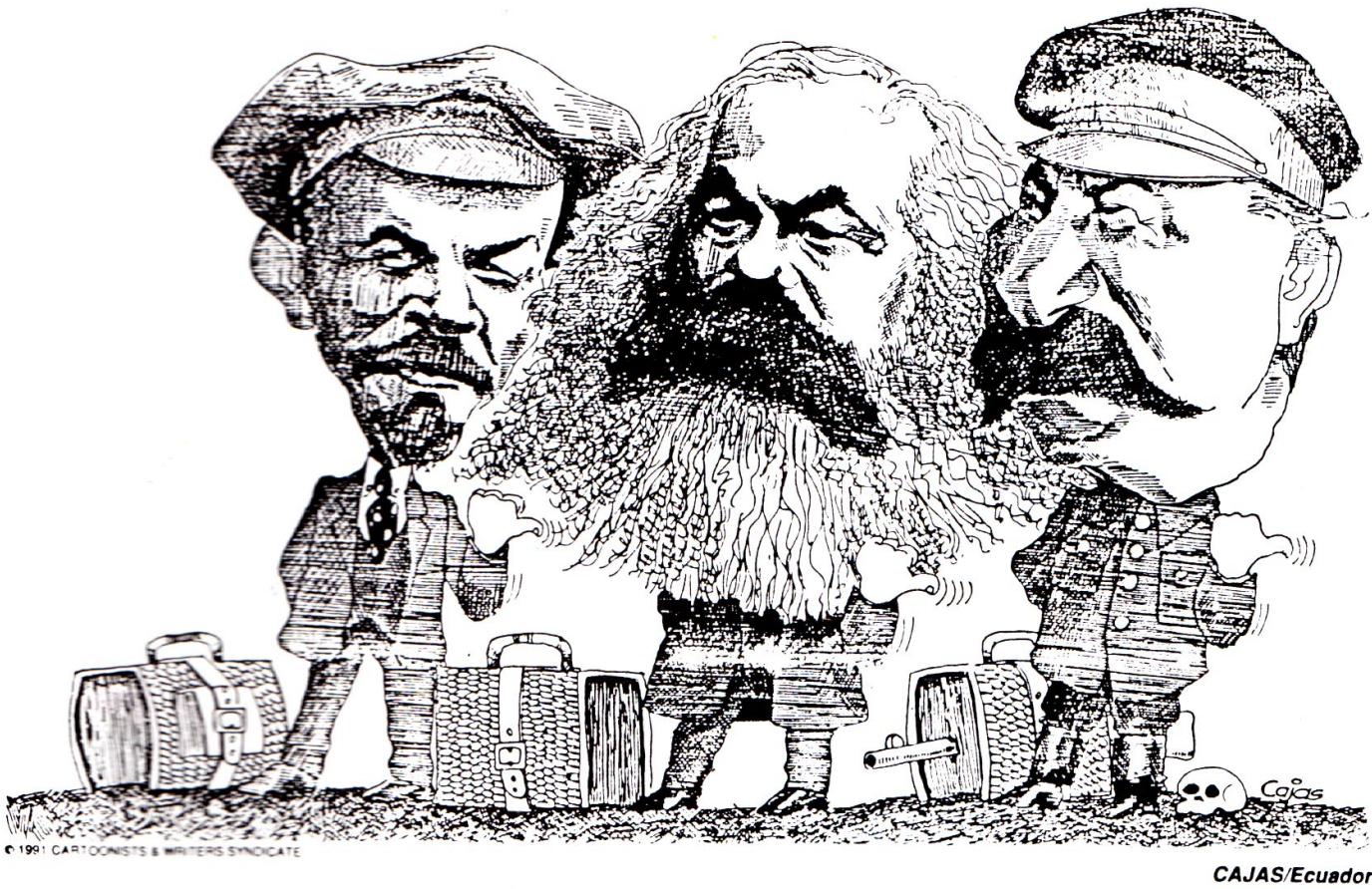
ماهنامه

با آثاری از :
کامران باقر
محمد پورثانی
جهانگیر پارسا خو
ناصر پاکشیر
علی پروین (مربی تیم ملی)
ابوتراپ جلی
ابو القاسم حالت
سکینه حیدری
محمد خرمشاھی
ابوالفضل زرویی نصر آباد
کیومرث صابری
محمد رفیع ضیایی
سیامک ظریفی
احمد عربانی
احمد عبدالهی نیا
مرتضی فرجیان
بهروز قطبی
غلامرضا کیانی
پروین کرمانی
محمود گیوی
عباس معروفی
دکتر کیمیا مسعودی
حسین هاشمی
و ... گل آقا - مش رجب
غضنفر - شاغلام و
دهها طنز پرداز دیگر ...

«طوطی نزدیکترین مونس به انسان است.» - کیهان علمی

کارمند - چی بگم دیگه بی بی طوطی جون،
هفت هزار تومن حقوقمه باید هم کرايه خونه
بدم، هم خرج خونمو باهاش تامین کنم !





International Cartoon Magazine, No. 10, Winter/Spring 1991



صاحب امتیاز و مدیر مسئول :

کیومرث صابری

دبیر شورای نویسندگان :

ابوالفضل زروینی نصرآباد

نشانی :

تهران - ص.پ ۱۹۳۹۵ / ۴۹۳۶

تلفن : ۸۶۶۶۳۵

شماره اول - سال اول

(از ۱۵ مرداد تا ۱۵ شهریور ماه ۱۳۷۰)

چاپ : علامه طباطبائی

ماهنه‌نامه گل آقا

(نشریهٔ طنز سیاسی،

اجتماعی و انتقادی)

پانزدهم هر ماه منتشر خواهد شد.

که پس این همه شعر می سراییم، مطلب
می نویسیم، کاریکاتور می کشیم، کجا می رود ؟
فلذا ! یک ماهنامه در می آوریم که این اشعار و
مطلوب و کاریکاتورهای بکر و تازه، برود آنجا !
یعنی با یک تیر، دو نشان می زنیم !

عرض کردیم : پس بفرما حضر تعالی
گوشمان را گرفته ای می خواهی دور آبدارخانه
بچرخانی ؟ !

می فرماید : حالا کجاش را دیده ای ؟ ! ما
کلی طرح و برنامه داریم که باید پیاده کنیم. این
ماهنامه، دومیش ! کتاب «شعرنوگل آقایی»
سومیش ! باقیش جنبه سری و محترمانه دارد. وقتیش
که رسید، اعلام می کنیم !

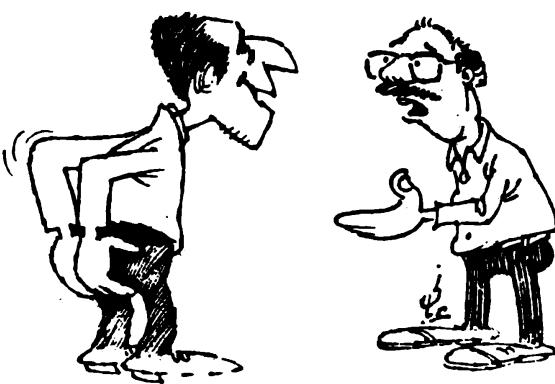
□ □

نخیر...، این رشته سردراز دارد ! ما با
گل آقا بیعت کرده ایم که تا آخر خط با او
باشیم. لابد شما خوانندگان عزیز هم مثل ما !
یعنی اگر این گل آقای نازنین تا حالا ما را
جای بد نبرده باشد، گمانم، از این به بعد هم
نبرد. ما که گل آقا را دست تنها نمی گذاریم.
شما چی، خوانندگان عزیز ؟

«غضنفر»

«صاحبان کالاهای تجاری، آگهی های محصولات
خود را به هر جا که رسید، می چسبانند.»

- جراید



- چرا دست را گذاشته ای پشت ؟
- برای اینکه آگهی نچسبون !

سلام شب به خیر...!!



همه با هم همراه با گل آقا !

می گویند، پدری فرزند شیطان و بازیگوش
خود را تهدید می کرد که : اگر شیطنت کنی،
گوش ات را می گیرم و دور دنیا می چرخانم !
پسر جواب داد : خودت هم با من می چرخی
دیگر !!

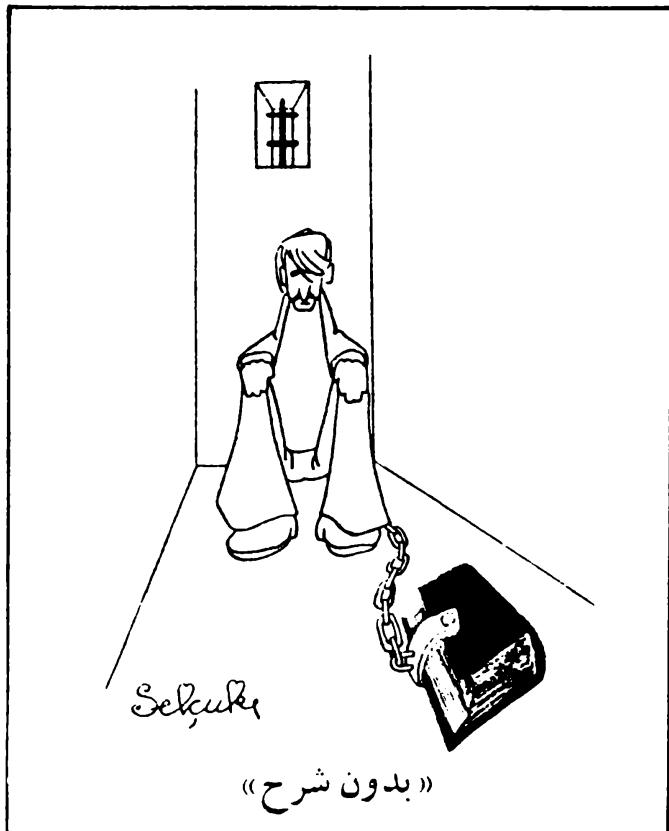
حالا حکایت این «گل آقا» است. گوشمان
را گرفته، دور آبدارخانه شاغلام می چرخاند ! اما
بی انصافی چرا ؟ ! خودش هم دارد با ما
می چرخد !

فی الواقع، عهد و قرارمان با گل آقا، این
بود که ایشان یک مجله گل آقای هفتگی منتشر
بفرماید، ما هم سماور آبدارخانه را « دائم
جوش ! » نگه داریم که « دیشلمه » اصحاب گل آقا
روبراه باشد.

یک چندی که گذشت، فرمود :
کفاف کی دهد این باده ها به مستی شان !
عرض کردیم : «شان» یعنی کی ها ؟
فرمود : «شان» یعنی خوانندگان به علاوه
همکاران !

گفتیم : یعنی که چی ؟
گفتیم : خوانندگان عزیز ایراد می گیرند
که این «مجله گل آقا» از بس شیرین است، ما تا
می آییم ملتفت شویم که چی به چی هست،
می بینیم که رسیدیم به صفحه آخر ! فلذا ! ما یک
ماهنامه هم منتشر می کنیم که این کمبود را از
یک جایی جبران کرده باشیم.
از آن طرف هم کاران عزیز اعتراض دارند

*بعد از آن با کمک پول کلان، مرد جوان با هیجان، از دل و جان، رفت به دنبال حشیش و عقب شیره و تریاک و مخدر که از این کار کند بار خودش بار، شود صاحب سرمایه بسیار، ولی عاقبت الامر شنیدیم که آن آدم مفلوک خطا کار به هنگام فروش هروئین، گشته به دست دو سه زاندارم گرفتار، پس از مختصراً جنگ، شده عرصه بر او تنگ، سر بی مخ او خورده به یک سنگ، سپس با کتک و سیلی و اردنسگ، که گردیده از آن کله او منگ، شرفیاب شده خدمت سرهنگ، پس آنگاه به تعجیل، شده محکمه تشکیل، که آن را بنوشتند به تفصیل، بخوانند قراری که در آن حکم، معین شده «اعدام» به مردی که فتاده است در آن دام، بلی مرد ک بیچاره درمانده چو آن دید، به صد ناله پیا خاست، بگفت این سخن راست، که : «از ماست، که برماست، کنون چاره مرا نیست که شویم زهمه ثروت و دارایی و از هستی خود، دست، که آن مرد که پست، دلم خست که تقدیر من احمق بی تجریبه این است که با این همه مال و حشم و باع و زمین، با همه این شور جوانی که مرا بود از اینجا روم و ترک کنم دار فنا را !»



زیان مشورت با نااهل!

«محمد خرمشاھی»

* گوش کن ای پسر، ای آن که تو فرزند منی، این سخن از من بشنو، راه ضلالت تو مرو، عبرت بسیار بگیر از عمل مرد جوانی که به نا اهل پیوست و از او خواست که با مصلحت و مشورت او بکند کار، بگفتش که: «مرا هست یکی گنج، که بردم پی آن رنج، بین هست. مرا پول فراوان، به کرج یا به شمیران، علی یا که نهان، بیشتر از پول فلان بن فلان، خواهم از این پول، کشم کار و برم نفع و شوم همچو «اوناسیس»، روم لندن و پاریس، کنون چیست مرا مصلحت ای دوست، که آن بهتر و نیکوست؟ روم در پی آن گرچه پس کوه ابرقوست، بگو، زود بگو، آنچه مرا هست در آن سود بگو، شاد کن ای دوست، تو از گفته

* یار نااهل، همان عنصر بد کار پر از جهل،
که هر کار خطأ بود بر او سهل، چو دید آن پسر
خام طمع را سرتبردید و دوراهی، زره مکرو
خباشت ز پی نقشه شومی که به سرداشت، بدو
گفت که: «این است صلاح تو، روی در پی
قاچاق، بیفتی عقب شیره و تریاک، شوی چابک و
چالاک، نباشد به دل توز کسی باک، ولی چون که
به مأمور رسی، زود بزن چاک، مشو این همه
غمناک که تا سال دگر پول تو بی شبھه تجاوز کند
از ثروت قارون، صدو پنجاه نفر دست به سینه پی
خدمت همگی بندۀ فرمان تو باشند، شب و
روزنگهبان تو باشند و توباشی همه جا همنفس
عیش و طرب، مثل «فهد» «شیخ عرب»، زین
سخنان گفت و اثر کرد سرانجام در آن مرد ک
خوش باور نا بخرد نایخته بی تجربه ساده دل
احمق و زین روی بدو گفت: «قبول است مرا
حرف تو ای دوست، که حرف تو چه نیکوست، بپا
خیز و کمک کن که از این بعد به انجام رسانم
همه دستور شما را!»

را کیف کردی ؟ !) آن وقت ما هم وقتی
بیست سی سال دیگر یک مجله چاپ کردیم،
یک صفحه تمامش را اختصاص می دهیم به
تو. آن وقت شما می شوی ژنریک استاد
جمال زاده، ما هم می شویم ژنریک گل آقا !
«هرمن شمس»

* کرم از خود پروانه است... شمع
بیچاره کارش سوختن است !
شما جیک نزنید، گنجشکها جورتان را
می کشند !
بعضی ها به این خاطر کله گنده
می شوند که هیچ کلاهی را به سرشان گشاد
نمی دانند !
هیچکنی از کسی که بر خر مراد سوار
است، نمی پرسد خرت به چند است ؟ !
کوتاه بیاید تا درازتان نکنند !
«حمید علی اکبر زاده تربتی»

* کی از گدام کشور خوش می آید ؟
معلم جغرافیا : کره
دریا نورد : بحرین
بجه : آسکا
میوه فروش : پرتقال
آدم تشه : کانادا

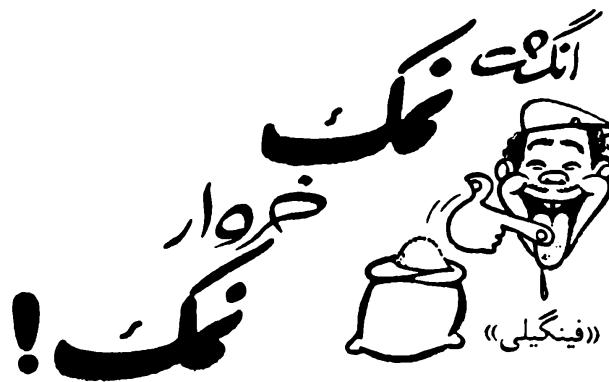
(دکتر شهریاری)

* *

هیچ امیدمان به فردا نیست
دلخوشی مان بجز «گل آقا» نیست
خندم از آن جهت که می گویی :
«خنده رو هر که نیست، ازمانیست»
«سی بی بی کرمانی»

* *

از مسابقه «حضور ذهن» رادیو در صبحهای
جمعه این طور نتیجه می گیریم که در این زمانه،
اگر کسی حرف درست و راست بزند، بلافضله به
عنوان جریمه از دور مسابقه خارج خواهد شد !
اراک - (ابراهیم احمدی)



«فینگلی»

تعداد نامه های واردہ از اطراف و اکناف
مدلکت به صندوق پستی «گل آقا» مثل برنج دم
سیاه رشتی لحظه به لحظه در حال «ری کردن» و
زیاد شدن است ! نامه هایی که اغلب حاوی نکته،
شعر، مطلب و کاریکاتورهای قابل استفاده نیز
می باشند و ما، با شرمندگی از نداشتن امکان چاپ
تمام این آثار قابل استفاده، سعی می کنیم ولر با
نقل جمله ای کوتاه از مقاله ای مفصل در ستون
جدید التأسیس «انگشت نمک، خروار نمک» حد
اقل وصول نامه این عزیزان را به اطلاع شان برسانیم.

* فرق بدنه اتوبوس واحد با مسافر
اتوبوس واحد این است که بدنه اتوبوس،
اول پرس می شود، بعد سوار می شود. اما
مسافر اتوبوس اول سوار می شود، بعد پرس
می شود !
تبریز - «زرنا بالابان»

* زمانی به مدت یک ساعت در بین
روزهای دوازدهم و سیزدهم اردیبهشت ماه
۱۳۷۰ از بعد زمان خارج و تا کنون مراجعت
نموده است. از تمامی زمان شناسان و
فرصت طلبان عزیز خواهشمند است هر چه
زودتر وی را پیدا نموده و به تاریخ سیزدهم
اردیبهشت ماه که روزی ۲۳ ساعته بوده
تحویل دهند و وی را از نگرانی رهایی
بخشند !

با تشکر - «پیمان موحد» از زاهدان

* گل آقا جان یک گوشه چشمی به ما
بیندار و مطالب ما را توی سطل نیدار (سجع

گزارش



میلیونر شد.
اما آن سال سیب زمینی هر انبارها گندید. تماشاگران فوتبال به جای منگ، از سیب زمینی استفاده می کردند. چون هم گرد و قلمبه بود و هم ارزانتر، قیمت سیب زمینی در بازار میوه به کیلویی دو تومان و بعد یک تومان هم رسید. سه هزار و پانصد و چهل و یک مرد بخاطر این که زنهاشان سیب زمینی پخته بودند، آنها را طلاق دادند، سی و دو کشاورز سکته کردند، و بقیه کشاورزان ورشکست شدند.

سال بعد کسی سیب زمینی نکاشت. چرا که اگر بجای سیب زمینی چیز دیگری کاشته بودند، ادامه بحث کاش دولت برنامه ریزی صحیحی بدینوسیله با نهایت تأثیر و تاثیر فوت نابهنجام رویتر، آشویتیدپرس، بیافرا، توانستند سه گل به دروازه حریف خود را در زیر زمین خانه دار متعلق به زنی بیست و پنج ساله که از یک ماه پیش کلاسهای تقویتی، تکدرس فاضلاب ترکیب کی لوله. آقا فریدون، حروف چند ستون قاطی شده. مطلب را حذف کن، یک خبر ورزشی جاش بزن. نفعه.

«عباس معروفی»

«پاپ بزودی رهسپار شوروی خواهد شد..»
- روزنامه سلام



- پدر، اعضای کمیته مرکزی آمده اند اعتراف کنند!

سال اول همه کشاورزان تصمیم گرفتند که سیب زمینی بکارند. چون سیب زمینی چیز بسیار خوب و ارزشمندی است. مواد ناشاسته ای کافی دارد. اگر آن را با کره سرخ گنند و بخورند، در رشد انسان بسیار موثر است. سیب زمینی آن سال کیلویی سه تومان بود ولی بعد به دو تومان هم رسید. و هر کس می خواست، می توانست آن را مصرف کند. به خصوص طبقه سوم جامعه و طبقات پایین تر براحتی می توانست آن را تهیه کنند.

سال بعد کشاورزان تصمیم گرفتند اصلاً سیب زمینی نکارند. چرا که در سال گذشته اگر چیز دیگری کاشته بودند، این جور بیچاره و ورشکسته نمی شدند. کشاورزان چیزهای دیگری کاشتند. آن سال سیب زمینی به کیلویی صد تومان هم رسید. صف نانوایی ها سه برابر و گاه پنج برابر شد. قیمت برنج، آرد و مواد ناشاسته ای بالا رفت. حتی این گرانی به آهار یقه هم سرایت کرد و لباسشویی ها قیمت اتو کشیدن را دو برابر گردند. تهیه سیب زمینی فقط برای کسانی میسر شد که طبقه یک و بالاتر باشند. حتی گیر طبقه دویی ها هم نیامد. کشاورزان به این نتیجه رسیدند که اگر سیب زمینی می کاشتند، حالا می توانستند یکی دو جریب زمین بخرند، زمین شان را بفروشند، به شهر بیایند، ماشین و خانه بخرند، و برای همیشه شهرنشین شوند. آنها تصمیم خود را گرفتند.

سال بعد همه کشاورزان زمینهای خود را بردند زیر کشت سیب زمینی؛ چون سیب زمینی چیز بسیار خوب و ارزشمندی است. مواد ناشاسته ای کافی دارد. اگر آن را با کره سرخ گنند و بخورند در رشد انسان بسیار موثر است. علاوه بر آن از نظر اقتصادی هم مقرون به صرفه تر است. چون سال قبل هر کس سیب زمینی کاشت،

اضافات اهل بخیه!

- * «شعار» در فراق
«عمل» از دل و جان می سوزد !
- * سیگارفروشان
دوره گرد، ملزم به گذراندن
دوره نسخه پیچی هستند !
- * دل «قانون» برای دیدن
 مجریانش، لک زده است !
- * کارمند بیچاره، برای
چندمین بار، رکورد مظلومیت و
صبر را شکست !
- * اتوبوسهای شرکت
واحد، دودهای خودمانی دارند !
- * بعضی ها «وجدان» را
در میان سکه هایشان گم
می کنند !
«آق بابا»

- * با وجود وسائل نقلیه
گوناگون، بعضی ها هنوز
«خر مراد» را بر هر وسیله
دیگری ترجیح می دهند !
- * محبت و لبخند متعاعی
است گرانبها که به هر کس
عرضه کنید، خریدار است.
احتکارش نکنید !
- * بعضی ها «به خاطر
یک مشت دلار» به خیلی
کابرها تن در می دهند. ولی
اگر «پا» داد، شما «تن»
ندهید !

«گل یخ»

بی تجربه

«سروش» ارگان صدا و سیما نوشه بود : «کارگردانان سینما که قصد کاری برای تلویزیون را دارند، حداقل سریالهای خارجی را که از تلویزیون پخش می شود بادقت تماشا کنند و شیوه کارگردانان آنها را فرا گیرند.» به نظر کارشناس هنری ما، عکس این موضوع صادق است چون کارگردانان تلویزیونی، سریالهای تلویزیونی را بادقت تماشا می کنند ولی از آن اشتباه برداشت می کنند و متأسفانه شبیه آنرا می سازند !

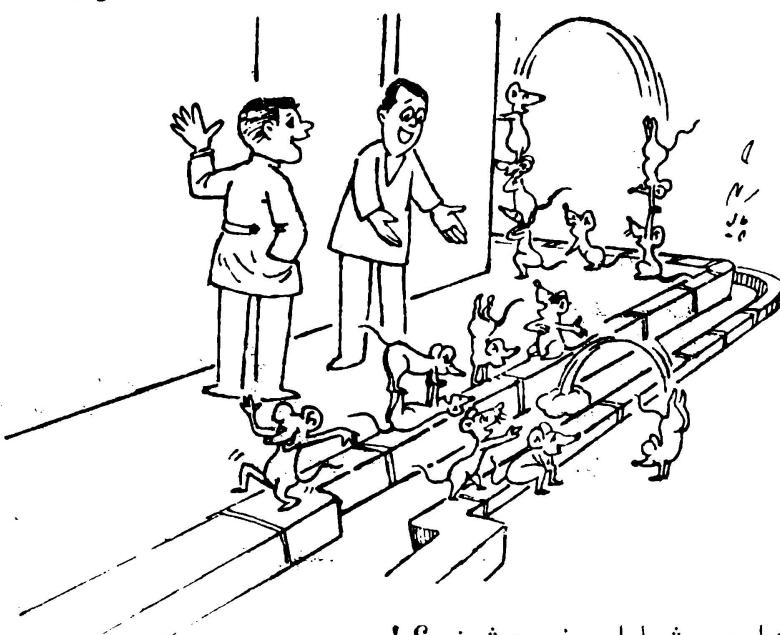
«کمالو»

موzie پست !

جز آثار روزگار کهن
چیست در موزه ها مگر امروز ؟
دیدن موزه لاجرم باشد
درس غیرت به مردمان آموز
«موzie پست» را چه خواهد بود ؟
(گفت آن مرد مصلحت اندوز)
جز امانت و نامه های قدیم
که به مقصد نرفته اند هنوز !

«مرحله اول مبارزه با موش در تهران با موفقیت پایان یافت.»

- جراید



اولی : این موشها امروز چه شونه ؟

دومی : پایان موفقیت آمیز مرحله اول مبارزه با موش شهرداری رو

جشن گرفته ن !



تابستان !



- تابستان شد، ولی اسم این طفل معصوم را هیچ جانوشتی، آن وقت می گویی بچهها چرا در تابستان بی کار هستند و نمی دانند اوقات فراغتشان را چگونه بگذارند.

- می گویی چه کار کنم با این بچه ؟
- بگذارش انجمن خوشنویسان، خطاطی یاد بگیرد.

- او لا استعدادش را ندارد، ثانیاً ۵ هزار تومان شهریه می خواهد !

- بگذارش استخر، شنا بیاموزد.

- هفته ای یک ساعت رهایشان می کنند توی اسختر ورجه ورجه کنند، ۴۵۰۰ تومان پول می خواهند !

- چطور است بفرستیدش کلاس سنتور ؟

- ظرف سه ماه سنتور یاد نمی دهنند که هیچ بچه را از هر چه موسیقی است بیزار می کنند !

- کلاس های ریتماستیک چه طور است ؟

- صد رحمت به بازی جفتک چار کش !

- کلاس شطرنج چی ؟

- شطرنج دیگر کلاس نمی خواهد، بباید خودم یادش می دهم !

- والبیال و فوتیال و بسکتبال چه طور ؟

- تو زمینش را نشان بده، فرستادنش با من !

- موافقی صبح و عصر برود، با بچه ها توی جوی کنار خیابان آب تنی کند ؟

- آن وقت دوست و آشنا می بینند، آبرویمان می رود !

- پس می گویی چه کار کنیم با این بچه ؟

- بفرستیمش توی صف مرغ کوپنی، بلکه شانس بیاوریم تا آخر تابستان کوپن مرغ مان را بگیریم !

(قطب الممالک)

خدرا شکر !

شوهر من گشته کشاورز سال
کاشته در باغچه، کلی نهال
«شاهی» و «ریحان» و «پیاز» و «تره»
«کاج» و «کلم پیچ» و «گل» و «شاتره»
اول یک روز، زفصل بهار
آمد و در باغچه شد گرم کار
کاشت به هر گوشه، نهالی نحیف
زرد و پلاسیده و سست و ضعیف
«گوجه فرنگی» شده قدّ «انار» (!)
جان شما، هیچ نداده ست بار
کاشته از روی جهالت، بسی
تخم علف را عوض اطلسی !
متر گرفتیم من و «مش رجب»
بود سراپای زمین یک وجب !
این همه محصول، در این کشتزار
آمده ای جان برادر ! به بار !
روز به چشمم، چوش تار بود
فی المثل ار خانه دوهکتار بود !
«کرمانی»

رمز موفقیت!

صاحب مالی را
گفتند: «این همه پول و
مکنت از کجا اندوختی؟»
گفت: «از کیسه
حقوق بگیران! هر چه
آنان از روی ناچاری خرج
کردند، من دخل کردم تا
بدین غایت رسید که
بینی!» **م. ج. کرمان**

کلک نوشابه

یکی از کارخانجات
نوشابه پرکنی، اخیراً
نوشابه ای تولید و
عرضه کرده است که رنگ
شیشه آن قهوه ای و رنگ
نوشابه سفید است بر عکس
نوشابه های موجود که
شیشه آنها سفید و رنگ
نوشابه شان قهوه ای است.
به نظر می رسد که این کار
از نظر اقتصادی با
صرفه تر است (البته برای
کارخانه) چون رنگی را که
می بایست هر بار قاطی
نوشابه کند، برای یک بار
قطی شیشه کرده است!!
«ضری خانم»

معما!

آیا می دانید فرق
بین «پارکومتر» و
«تاكسي مترا» در
چیست؟!
(پاسخ در صفحه ۲۴)

اول آبان:

سالگرد انتشار «گل آقا»

روز سه شنبه ۳۰ مهر ماه ۱۳۷۰ «شماره مخصوص اولین
سالگرد انتشار گل آقا» منتشر خواهد شد.

شماره مخصوص

اولین سالگرد انتشار هفته نامه گل آقا با بهترین آثار
طنزنویسان ایران

مجموعه ای خواندنی و ماندنی!

شماره مخصوص نخستین سالگرد انتشار گل آقا
مجموعه ای بی نظیر در تاریخ طنز فارسی.

طنز پردازان ایران در هر جای دنیا که هستند، آثارشان را
(اعم از شعر، مطلب، کاریکاتور) هر چه زودتر برای
چاپ در این شماره استثنایی به نشانی:
تهران: صندوق پستی ۱۹۳۹۵-۴۹۳۶
بفرستند.

«یک قالیاف ممقانی، قالیچه ای به شکل بطری نوشابه بافت.» - اطلاعات



- این سوسک را هم بند از توش که طبیعی بشه!



ازدواج ارزی!

- بی جهت اصرار نکنید، تا ۱۶۰ میلیون دلار ارز راهیست دولت تصویب نکند من یکی ازدواج بکن نیستم !

- این چه حرفی است پسرجان؟ من و پدربرگتونسل اندر نسل مردان خانواده ما که ازدواج کرده اند، کاری به کار هیئت دولت نداشته ایم ! چه شده که این وسط تویکی ارزشناش شده ای و ازدواجت را به تصمیمات هیئت دولت موکول کرده ای ؟ حالا آمدیم هیئت دولت این ۱۶۰ میلیون دلار ارز مورد نیاز ستاد جهیزیه را تأمین نکرد و فعالیت این ستاد همچنان متوقف ماند، تو که نمی شود تا ابد مجرد بمانی و ازدواج نکنی !

- چرا نمی شود پدرجان؟ ! آنقدر مجرد می مانم، تا هیئت دولت همانطور که بابت ورود سیگار، ارز اختصاص می دهد، برای ورود جهیزیه هم ارز اختصاص بدهد ! به کجا دنیا بر می خورد ؟ !

- پسر جان! هر یک دلار ارزی که صرف واردات سیگار می شود، چند مقابل برای دولت استفاده دارد ! جهیزیه وارداتی چه صرفی برای دولت دارد بجز آن که ازدواج را رونق دهد و بر ناخورهای دولت بیفزاید ؟! وانگهی، طبق آمار سالانه ۲۵۰ تا ۴۰۰ هزار ازدواج در کشور صورت می گیرد، که ستاد جهیزیه اگر هنر کند، یکی دو قلم از جهیزیه را تأمین نماید، بقیه را مزدوگین و اقوامشان باید تهیه کنند ! حالا باز می گویی تا ۱۶۰ میلیون دلار را هیئت دولت تصویب نکند، ازدواج نخواهی کرد ؟

- بلی ! ازدواج با ارز شناور مقرون به صرفه نیست ! تازه ازدواج با ارز دولتی هم یک پایش می لنگد، چه رسیده ارز آزاد !

- پسر جان، از خر شیطان بیا پایین ! ارز تولید کنند گان را کم کرده اند، چه رسید به ستاد جهیزیه ! عاقبت پیر می شوی و یالقوز از دنیا می روی ها !

- یالقوز از دنیا بروم بهتو از این است که با ارز شناور ازدواج کنم ! شما هم خیلی دلتان به حال من می سوزد، یک نامه ای بنویسید به هیئت دولت، بفرمایید این ۱۶۰ میلیون دلار ما را زودتر تصویب کنند، بلکه از تجرد در بیاییم و به زندگی خودمان سروسامانی بدھیم ! «زبان در قفا»

تمبر یادگاری !

- آقا، من این حرفها سرم نمی شود. باید تا آخر این ماه یک عدد تمبر یادگاری به ارزش ۳۰۰ ریال چاپ و منتشر کنیم.

- ولی قربان، ما برای هر مناسبتی که تا کنون وجود داشته تمبر منتشر کرده ایم، دیگر مناسبتی نمانده که برایش تمبر منتشر کنیم !

- خب یک مناسبت درست کنید ! الحمد لله روزی اقلاییک سمینار علمی و فنی و تخصصی در مملکت تشکیل می شود که هر کدام مناسبت انتشار یک تمبر است، آن وقت می گویید برای انتشار تمبر یادگاری سوژه‌داریم ؟

- با این همه ۳۰۰ ریال برای یک تمبر یادگاری گران نیست ؟

- نخیر ! ۳۰۰ ریال هم قیمت بگذاریم، برای این که کلکسیون شان تکمیل شود، باید بخرند و نگه دارند ! وانگهی، این محصل ها هم که اکثریت تمربازان را تشکیل می دهند، از پدرشان پول می گیرند تمبر می بخند، هر وقت هم به پول نیاز پیدا کردن، می توانند تمبرها را با ۲۰ درصد تخفیف بفروشند و پولدار شوند !

— «حاج باد و می» —

بالای چشم !

«علی مراد» تراشیده بود ابرو را
به اورسیدم و گفتم که : «این عمل نه نکوست
تو خواربار فروش محله مایسی
نشاید آنکه بخندند بر تو دشمن و دوست
نه ترک ابرو، ترک گرانفروشی کن
به تیغ حرص مکن از تن ضعیفان پوست»
جواب داد : من این کار کردہ‌ام که کسی
به من نگوید : بالای چشم تو ابروست !
«فلانی»

فرق بین مرثیه و هجو !

«استاد شفیعی کد کنی» در مجموعه شعر
«بوی جوی مولیان» مرثیه ای در رثای «علامه علی
اکبر دهخدا» سروده اند که بیت آغازین آن، این
است :
 «در آن سپرییده ناپایدار،
تومتل «کر گدن» (!) از بیشه پابرون هشتی !»
دوستی می گفت : «مرثیه آقای شفیعی که این
است، پس باید از هجو ایشان به خدا پناه برد !»
 «علی صدیق زاده»

توصیه !

روزنامه‌ها نوشه اند
که هر سال در آلمان ۳۰
میلیون پرندگان اثر
برخورد با سیم برق کشته
می شوند که برای
جلوگیری از این قبیل
وقایع به سازمان حفظ
محیط زیست آلمان
پیشنهاد می شود، پرندگان
آن کشور را برای زنده
ماندن به ایران بفرستد !
ریما برق ما، پشه را هم
نمی کشد، چه رسد به
پرندگان !
«توبوچی»

مطلوب سابق !

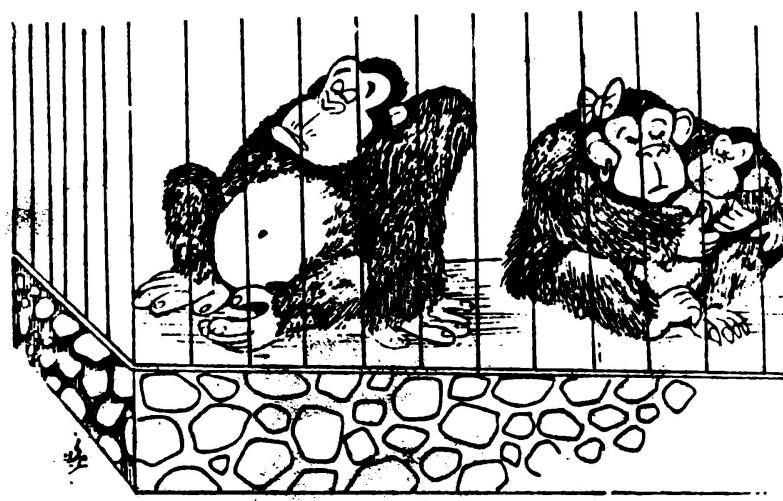
برای وصول یک چک رفتم به
بانک ملت (عمران سابق) ! محمود آقارا دیدم که
با عجله در حال خارج شدن از بانک است. سلام
کردم و پرسیدم : کجا با این عجله ؟

گفت : می روم میدان قدس (تجربیش سابق) !
پرسیدم : آنجا چه کار داری ؟
گفت : ساعت نه و نیم - که می شود ساعت
هشت و نیم سابق ! - با یک نفر قرار دارم.
گفتم : با کی ؟

پاسخ داد : با آقا زین العابدین (بیژن خان
سابق) !
گفتم : با چه وسیله‌ای می خواهی بروی ؟
گفت : با کرایه‌های ۲۲ تومانی (۳اتومانی
سابق) !

پرسیدم : با ایشان چه کاری داری ؟
در حالی که دستش را به علامت خداحافظی
تکان می داد، راه افتاد و گفت : قرار است برویم
تکابن (شهسوار سابق) !!
«لبتونری»

«یک گوریل کمیاب در باغ وحش واشنگتن متولد شد .» - اطلاعات



گوریل نر : عجب بدختی بی گیر کردیم، حالا شیر خشک از کجا
گیر بیاریم ؟

دارد از شام فقیرانه خبر؟
 دل مرغی که در آنجا، ماییم
 می تپد با دل مردم یکجا.
 زیر دندانها مان،
 طعم درد دل مردم می پیچد، بسیار
 - و چه لذتبخش است، مزه آن با «سس!» -

* * *

اقیانوس که در چشمی بود،
 ریخت در خندق لیوان کلام:
 سنگ بر شیشه سنگ نزنیم
 «صبح ها نان و پنیر ک بخوریم»
 طبق قانون درخت پشمک،
 زیر نیم کاسه روی هپروت،
 پشت فرمان دو خط،
 بنزرا سر نکشیم.
 جیب خالی را احساس کنیم
 سر هر سال جدید،
 پی یک خانه خالی باشیم.
 «کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ»
 چشم را بایستی کرد اتو
 گوش را باید نجاری کرد
 و زبان را باید خیسانید
 وزمان را لیسیسد!

«ن. شلغم»

خط بنفشه

زیر هندسه پیچیده جاروی خیال
 یک نفر خطی داشت
 که در آن دایره هم جا می شد
 او به یک نقطه ولی می خندید.
 پشت آینه حجم مخروط
 قطر لوزی خم شد
 و صدای آمد:
 روی خط دگری خط نکشید
 و جوابی آمد:
 خودتان خط نکشید.
 و مثلث می گفت:
 نطق کشکی ننمایید، «مگر قب دارید»
 و مربع می گفت:
 پدرت تب دارد...!
 درد مردم همه روز

می زند بر هم، خواب شب ما را، گاهی!
 مزه فقر و غنا را هر بار
 مرغ رنجور سر سفره ما می فهمد
 و شمایی که در آن خط هستید?
 مرغستان آیا دارد خبری از مردم.
 سنگدانش آیا در جلسات،

«پنج سال است اولین کلنگ احداث بیمارستان مهریز به زمین زده شده ولی اقدام دیگری به عمل نیامده.» - جراید



دکتر - مریضتون
 کلنگی شده، ببریدش
 بیمارستان مهریز!

- نه !
 - آخه چرا ؟ دلیلشون
 چی ؟ !
 - متحد شدن، قربان !
 - چشم روشن ! به حق
 چیز های نشسته ! حرف حسابشون
 چی ؟
 - «شاکر سمح» و
 «ولیدبی مخ» و «سلیم آفتابه
 دزد» را هم به عنوان شورای سه
 نفره انتخاب کردن !
 خالد که خیال می کرد
 گوشهاش عوضی شنیده، با
 تعجب از نوکرش پرسید :
 - حالا این آقایون
 چی می گفتن ؟ !
 نوکر بیچاره که هنوز
 نفسش بهجا نیامده بود پاسخ داد :
 - دعوت شمارا قبول
 نمی کنند مگر این که شرایطشون
 پذیرفته بشه !
 - گفتش شرایط ؟ !
 - بع... له !
 - خدا یا مدارم
 چی می شنوم ؟ بی خود نگفتن به
 مرده که رو بدی کفتش رو گاز
 می گیره ! به جهنم که نمیان،
 آمدنیشان که جز ضرر نتیجه ای
 برای مانداره. به درک که نمیان !
 جناب نوکر که هوارا پس
 دید، بهانه ای تراشید و خود را
 از چشم ارباب پنهان کرد.
 خالد در تنها یی به اندیشه
 فرورفت، سعی کرد عصبانیت را
 از خود دور نماید. دانه های
 تسبیح را از سه تا در میان به دوتا
 در میان تقلیل داد و کم کم یکی
 یکی انداخت و زیر لب به خودش
 گفت :



اعتصاب !

هر چه تقدس و دیانت
 خوب است، مقدس نمایی و تظاهر
 به مذهبی بودن در جدول اعمال
 نکوهیده جایگاه خاصی
 دارد. خالد عبدالکریم، قهرمان
 داستان ما نیز از همان قماش
 مقدس نماهای بود که حتی در
 اعمال خیرخواهانه اش تزویر و
 ریا حرف اول را می زد؛ وای به
 سایر رفتار و کردارش. این
 شخص، همه ساله در آخرین شب
 ماه مبارک رمضان به مناسبت
 فرار سیدن عید فطر کلیه متکدیان
 بازارچه نزدیک منزلش را به
 ضیافت افطار مهمان می کرد و
 جهت برگزاری این سورچرانی،
 تدارک مفصلی می دید. دو تا
 گوسفند که در طول ماه رمضان
 در انتظار مردم پروارشان
 کرده بود، سرمی برید. چند من
 برنج اعلا با روغن حیوانی درجه
 یک می پخت، با صد ها قرص نان و
 حلوا و خرما و خورش های
 گوناگون، تا گذاهای محل پس
 از صرف افطاری یک کاسه غذا و
 مخلفات هم به منزل ببرند.
 در آن سال نیز همه چیز
 طبق معمول برای عوام فریبی
 آماده شده بود و خالد با اطمینان
 خاطر در انتظار مهمانان
 همیشگی، تسبیح می گرداند و
 ظاهراً به «ذکر» مشغول بود؛
 (چه بسا در باطن حساب ثروتش
 را می کرد !) زمان بسرعت سپری
 می شد و عنقریب توپ افطار را
 شلیک می کردند اما برخلاف
 سقوط قبل از تشریف فرمایی
 گدايان سورچران خبری نبود.
 همین انتظار توأم با نگرانی؛ در

سایر اهل منزل نیز که همه ساله
 در آخرین شب ماه مبارک رمضان
 بین همسایگان ژست فقیرنوازی
 می گرفتند، پیدا شده بود. خالد
 که از فرط دلواپسی دانه های
 تسبیح را دوتا در میان
 می انداخت نوکرش را صدا زد
 و به او مأموریت داد تا به
 بازارچه رفته، از مهمانان سنتی
 خبر بیاورد، جناب نوکر که
 ضمناً پیشکار و محروم راز او نیز
 بود در بازگشت از مأموریت در
 حالی که نفس نفس می زد
 گزارش داد :

- قربان مثل اینکه چیزه،
 یعنی اینه ... !

خالد که از فرط هیجان
 دانه های تسبیح را سه تا در میان
 می انداخت پرسید :

- چیزه یعنی چی ؟ اینه
 کدومه ؟ چرا الامونی گرفتی ؟ !

- ق، ق، ق، قربان مثل این که
 گداها قصد ندارند بیان !

خالد با صدایی مهیب تر از
 توپ افطار ترکید :

- چی ؟ نمی خوان بیان ؟ !

گفت :
 - امکان ندارد قربان !
 - یعنی چی ؟
 - هیچ کدامشان نمی آیند؛
 چون گداهای شهر منطقه بندی
 شده‌اند، محل است به حریم
 هم‌دیگر تجاوز کنند ! از وقتی
 قهوه‌چی‌ها و قنادی‌ها و نانواها و
 سایر صنوف اتحادیه تشکیل
 داده‌اند، گداها هم برای خودشان
 هیئت مدیره و مقررات صنفی در
 نظر گرفته‌اند !

خالد که انتظار شنیدن چنین
 صحبت‌هایی را نداشت، مرتباً
 سرش را تکان می‌داد و با دندان
 قروچه می‌گفت :

- هوم... عجب دنیایی
 شده ! شام بده، پول بده، برشیطان
 لعنت یک چیزی هم بالاش
 بده... ! استغفر الله !

مجددًا به فکر فروردست :
 خدایا چه باید کرد ؟ اگر نتواند
 مثل هر سال مهمانی را رو به راه
 کند، شهرتش به عنوان یک تاجر

را به عهده بگیرد، با ترس و لرز
 کلام خالد را قطع کرد و گفت :

- اینها می‌گویند : ارباب
 تو ثروتمند است. پولش از پارو
 بالا می‌رود. اگر به هر کدام
 از ما ده قروش بدده، به جایی بر
 نمی‌خورد. ضمناً یک صبحانه هم
 که کسی را نکشته.

خالد بدون توجه به سخنان
 و کیل تسخیری فقرای اعتصاب
 کننده، نعره زد :

- به درک اسل السافلین که
 نمی‌آیند ! برو چند گدای دیگر
 از سایر محله‌ها پیدا کن.
 خوشبختانه چیزی که در شهر ما
 فراوان است، گداست ! نه تنها
 از لحاظ گدا در مضيقه نیستیم
 بلکه از مرز خود کفایی هم
 گذشته‌ایم؛ می‌توانیم به سراسر
 دنیا گدا صادر کنیم، چیزی به
 افطار نمانده، برقی برو تعدادی
 گدا جمع کن بیار.

نوکر که دیگر بر ترس
 خود غالب شده بود، با خونسردی
 کند، شهرتش به عنوان یک تاجر

- خالد ! همین اطعم
 فُقراست که تو را نزد مردم متدين
 و درستکار شناساند. همین
 سفره پهن کردن سالانه است که
 باعث رونق تجارت شده. حیف
 نیست هزینه این سفره افطاری و
 عواقب خوب آن، به خاطر لجاجت
 چند نفر گدای گشته که برای
 خودشان شورا تشکیل داده‌اند،
 برباد بروند و دشمن شاد بشوی ؟ !

خالد استدلال خود را
 معقول دانست و صلاح دید بر
 اعصاب خود مسلط بشود، پس از
 بازیافتن آرامش نسبی، مجددًا
 نوکر را صدازد و پرسید :

- ببینم، این اعضای شورای
 سه نفره چه شرط و شروطی
 دارند ؟

نوکر گفت :

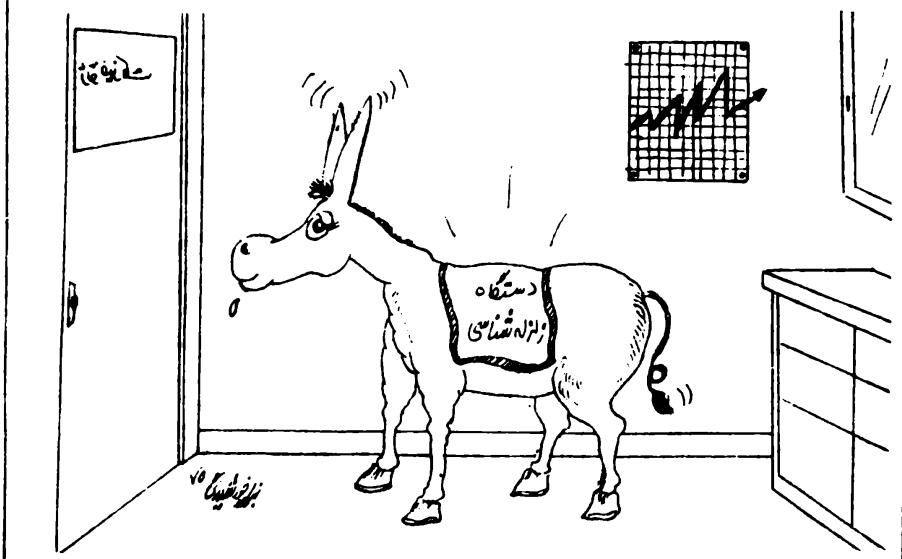
- قربان ! می‌گویند کنار
 بشقاب هر کدامشان، باید ده
 قروش پول بگذارید، به انضمام
 صبحانه عیدفطر !

کاسه صبر خالد از شنیدن
 این حرف لبریز شد. دیگر
 اینجاگای قضیه را نخوانده بود مثل
 ترقه از جا پرید در حالی که مجددًا
 دانه‌های تسبیح را دوتا دوتا
 می‌انداخت فریاد زد :

- این فلان فلان شده‌ها دست
 به یکی کرده‌اند تا مرا خانه
 خراب کنند. برای خوردن افطار
 نذری، دستمزد می‌خواهند، کوفت
 بخورند ! زهرمار بخورند !
 افطاری‌های قبلی هم حرامشان
 باشد !

نوکر بیچاره، که غیر
 مستقیم بدش نمی‌آمد و کالت
 تسخیری قاطبه متکدیان حرفه‌ای

«چهارپایان، خصوصاً الاغ زودتر از انسان و دستگاه‌های پیشرفته
 و قوع زلزله را پیش‌بینی می‌کنند.» - جراید



عدول نخواهیم کرد ! اغنية باید
این حقیقت مسلم را بدانند که
وجود ما هفراء

گداها با قطع سخنرانی
«سلیم آفتابه دزد» شروع کردند
به دادن شعارهایی نظیر :
- ما حقمان را خواهیم
گرفت، جاوید باد اتحاد !

و کم کم پسر خالد را به
محاصره خود درآوردند ! او که
از ترس، زبانش بند آمده بود و
چاره‌ای جز تسلیم نداشت، ضمن
اینکه سعی می کرد آرامش خود
را حفظ کند، از آنان خواست به
حرفهایش گوش کنند :

- من به مسئولیت خود که
پسر ارشد و وارث خالد هستم،
از شما گدايان محترم برای صرف
افطاری دعوت می کنم و
دستمزدان را طبق خواسته
خودتان خواهم پرداخت تا پس از
صرف افطاری، در باره صبحانه
عید فطر هم مذاکره کنیم ! پدرم
قصدی جز خشنودی شما متکدیان
عزیز ندارد، برویم وقت تنگ
است !

- گداها ضمن کف زدن به
نشانه پیروزی، شعار دادند :
- جاوید باد اتحاد، اتفاق
پیروز است !
و در حال شعار دادن،
هلله کنان به طرف خانه خالد به
راه افتادند !

نوشته : احسان عبد القدوس
(طنزنویس مصری)
ترجمه و اقتباس :
«محمد رضامرعشی پور»
تنظیم از : محمد پورثانی

و معلوم می شد گرسنگی به
اوشار آورده، گفت :
- باید برویم. بد پیشنهادی
نیست !

«شاکر سمج» یکی از
اعضای شورای سه نفره که روی
گاری شکسته‌ای نشسته بود،
با عصبانیت فریاد زد :

- غیر ممکن است. تا
حقمان را تمام و کمال ندهند،
محال است پا به آنجا بگذاریم.
رمز پیروزی در مقاومت است
دوستان !

«ولید بی مخ» که کاشف
به عمل آمد قائم مقام ریاست
اتحادیه گدايان حرفه‌ای بود،
شعار داد :

- ما باید اتحاد خود را
حفظ کنیم. موفقیت در اتفاق
است !

«سلیم آفتابه دزد» که
بدنش چهار رعشه بود، روی
چهار پایه‌ای رفت و ضمن دعوت
به سکوت، به عده‌ای که گویا
قصد داشتند تخفیف داده و
بادریافت هفت قروش برونده شام
بخورند واز صبحانه عید فطر هم
صرفظر کنند، گفت :

- همکاران محترم(!) ما حق
قانونی خود را از ثروتمندان
خواهیم گرفت ! شما باید بدانید
و آگاه باشید، احتیاج آدمهای
بخشنده به گداها، درست به
اندازه نیاز گدايان به آنها
می باشد ! همکاران عزیز ! این ما
هستیم که به خالد و امثال او
عزت و آبرو می بخشیم. ما روی
حرف خود می ایستیم واز ده
قروش دستمزد و صبحانه عید فطر

بخشنده وضعیف پرور به خطر
خواهد افتاد. بعد از عید فطر،
مردم به همیگر نشانش داده
خواهند گفت: این همان خالد
است که سفره سالانه اش را جمع
کرده ! بالاخره سر بلند کرد در
نهایت درماندگی به نوکرش
تکلیف کرد :

- برو به آنها بگو حاضرم به
هر کدامشان پنج قروش بدhem !
فوراً حرکت کن چون فقط نیم
ساعت به افطار مانده .

نوکر حاجی بدون این که
چیزی بگوید، به سرعت راه
افتد. خودش مثل اسپند روی
آتش، آرام نمی گرفت و چون
جسته و گریخته به موفقیت
نوکرش در این مأموریت اطمینان
نداشت، پسرش را صدازد و
گفت :

- این نمک به حرام،
سخنگوی مشتی گدای بی سروپا
شده ! فوراً برو توی بازار چه،
قضیه را فیصله بده؛ الان است که
اذان را بگویند و آبروی ما برود .

پسر خالد، حسب الامر
پدر، عصبانی به بازار چه رفت.
تعداد زیادی گدای ریز و درشت
را دید که در اطراف رهبران
منتخبشان حلقه زده‌اند . با چند
سرفه حضور خود را اعلام کرد .
آقامتانه بادی به غیب انداخت
و گفت :

- منتظر چه هستید ؟ پدرم
تصمیم گرفته علاوه بر شام، به
هر کدامشان پنج قروش پول هم
بدهد .

یکی از گدايان که در
فاصله دوری از جمع ایستاده بود

تفاصیل الاباطیل

«ن. شلغم»

هر د همیل

در پایان نتیجه می‌گیریم که اگر قسمتهای ما قبل آخر نوشته بندۀ مفقود نشده باشد، لابد شنگام صفحه بندی به علل فنی (!) یک جا به جایی مختصری در آن به وجود آمده که در این صورت حد ارحم کند به خواننده !

اما چه اهمیتی دارد، حالا به فرض که شما اول، آخر را بخوانید و آخر، اول را. مطلب که کم و زیاد نشده، فقط پس و پیش شده. به قول معروف : «چه علی، خواجه، چه خواجه، علی» !

یادش به خیر، یک علی آقایی در همسایگی ما منزل داشت که خیلی آدم با پشتکاری بود، اگر کوه مشکلات را هم بردوشش می‌گذاشتند، مسوک زدن را فراموش نمی‌کرد. با این حال یک روز بی مقدمه از محله ما رفت و دیگر از او خبری نشد. حیف، خیلی زود رفت، اما نمی‌شود به او ایراد هم گرفت، طفلکی نمی‌دانست سی خواهیم در موردش مطلب بنویسیم !

اما مهم نیست، من یک علی آقای دیگر می‌شناختم که خیلی آدم با معرفتی بود و تا مطلب تمام نمی‌شد، آدم را تنها نمی‌گذاشت. فقط یک عیب خیلی بزرگ داشت که دیر باور بود و اصلا باور نمی‌کرد که هر کاری حساب و کتاب دارد - به این ترتیب بهتر است بگوییم، «نایاور !» بود - دست خودش که نبود، تحت ناثیر جوسازی قرار می‌گرفت. از بس که آدم ساده ای بود. حالا نپرسید مگر آدم دیر باور، ساده هم می‌تواند باشد ؟! بله، چرا نمی‌تواند باشد ؟! مگر نمی‌دانید که خواستن، توانستن است ؟ البته شما ممکن است بپرسید، با تمام اینها که خودت گفتی، می‌شود به ایشان خرده گرفت ؟ بله که می‌شود ! چرا نمی‌شود ؟ هیچ کاری نشد ندارد. البته نه هر کاری، خیلی از کارها، نشد هم دارد. مثلًاً چی ؟ مثلًاً...، مثلًاً...، من که خودم چیزی به فکرم نمی‌رسد. ولی این علی آقا می‌گفت : «بنده با این که دو جا کار می‌کنم،

هر چه می‌خواهم دخل و خرجم یکی بشود، نمی‌شود. اما نمی‌دانم چرا یک علی آقای دیگری با این که سن و سوادش نصف مال من است، فقط به این خاطر که این ستون جای زیادی ندارد تا در مورد آن توضیح بدهم، روز به روز وضعش بهتر می‌شود و در زندگی اش هیچ کم و کسری ندارد و از همه جور سهمیه هم استفاده می‌کند.»

با این که علی آقا، آدم دیر باوری بود، اما بالاخره او را قانع کردم که بهتر است خانه اش را عوض کند، کارش را عوض کند، دوستانش را عوض کند، نام خانوادگی اش را عوض کند، ظاهرش را عوض کند، گذشته اش را هم عوض کند. می‌دانید، آخر برای بعضی‌ها یک کمی (تغییر)، خیلی «آمد» دارد !

او هم گویا دارد همین کار را می‌کند، فعله که خانه اش را عوض کرده، اما حیف دیگر از او خبری ندارم. خوب، نمی‌شود به او ایراد هم گرفت، طفلکی نمی‌دانست ما می‌خواهیم در موردش مطلب بنویسیم. اما مهم نیست، من یک علی آقای دیگری را می‌شناختم که دیگر اینجا، جایی برای گفتن از او نیست. خوب تقصیر خودش هم نیست. مطلبی که از آخر، شروع بشد، بهتر از این نمی‌شود !



«در پی وزارت کشاورزی، شهرداری هم تیم فوتبال خرید.» - جرايد



پروین: اگر گل زدنت مثل گل
کاشتنت باشه که تعریفی نداره!

ଶ୍ରୀମଦ୍ଭଗବତ

نهی می فرستی ام این چو ناید می لز دو بزرگ در ایران
ورهه و هله نه که بزرگ به سید هم و رکنیه پا کشند
کشیده وس از شروع س بتهد دیگه کشند له در ادامه
بزرگ ترین کارسته باست محظوظ امیرکبیر
لصیس ایران نه که طبق عرف من برادران
هزاره فرمی وس از زدن همه و در کفر داده قدر
لدر طار در رازه بالا کرد و ملکه مددم من ای جهی
پایام هست خوب که گاه کسریم دریدم
ملکه گیس است اما زیر در روزه بان کره بی
زین افت ده ایت که بی راهیم جا بیم بود
این از بعدهم خواهی است در زیر ایم بی باره
السته دور ای ای ای همه ای ای خاطره ری ای ای

مختصر

V. 15. 8



خط و ربط

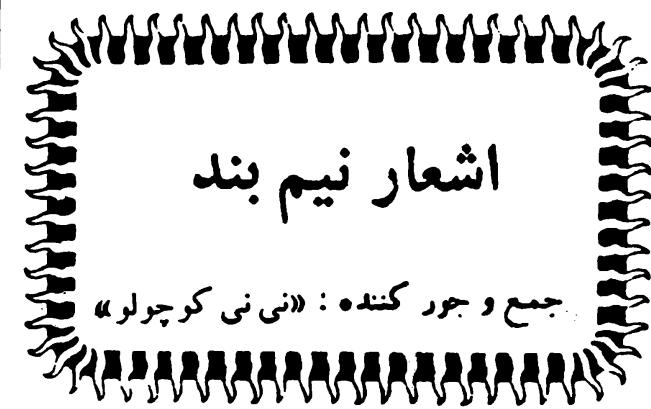
چون همه نوع عکس و تفصیلات ورزشکاران در نشریات
چاپ شده و از طرفی همه کارهای «گل آقا» باید جنبه ابتکاری
(«گل آقایی！） داشته باشد، از همکارمان «احمدعبدالهی نیا» که
در ارتباط با کشیدن کاریکاتور واقعی ورزشی، دستی در عالم
ورزش دارد، خواستیم علاوه بر عکس چاپ نشده قهرمانان
دستخط آنان را نیز برای چاپ در ماهنامه «گل آقا» تهیه نماید.
ایشان هم خداوکیلی برای شروع کار، سراغ چهره محبوبی رفته
است. «علی پروین» سالها عضو تیم ملی فوتبال کشورمان بوده،
سالها باز و بند کاپیتانی تیم ملی را به باز و بسته، حال هم مربی تیم
ملی است که این افتخارات نصیب کمتر قهرمانی شده. «علی
آقا» سعی دارد همان طوری که پس از ۱۶ سال تیم ملی را در
آسیا به مقام قهرمانی رساند، ترتیب شرکت این تیم در مسابقات
جام جهانی فوتبال را بدهد. همچنین به خبرنگار ورزشی ما قول
داده که بچه های تیم ملی در تورنمنت بین قاره ای، به تعداد
اعضای هیئت تحریریه «گل آقا» به تیمهای ملی ممالک حوزه
خليج فارس «گل» بزنند(！)

«ماهنامه گل آقا»





«تعطیلات زیاد و بیقاعده به اقتصاد ایران
لعلمه می‌زند». - جراید



اشعار نیم بند

جمع و جور کننده : «نی نی کوچولو»

«شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند»
چون برق رود، اهل محل در پی شمعند!
«احسان»

«سرم را سرسری نتراش ای استاد سلمانی»
که روزی بوده ام راننده تیمسار شمعانی
«میرزا لق لقو»

«ای دل مباش غافل، یک دم زعشق و مستی»
از خود بپرس آخر، بهر چه زنده هستی!
«بدهکار»

«بهای وصل تو گرجان بود، خردارم»
چرا که من یکی از تاجران بازارم!
«پولدار دیوان»

«دل غم دیده به تنها ی هجران خو کرد»
اول برج، زنم جیب مرا جارو کرد!
«کارمند»

«مرو به خانه ارباب بی مرودت دهر»
که جای شهد و شکر، می کند به کامت زهر!
«پیر جهاندیده»

«هفت شهر عشق را عطار گشت»
شد سوار بنز و دیگر بر نگشت!
«مسافر»

«باش تا صبح دولت بدمد»
چون دمدم، ناسزا بگو به «فهد!»
«کلاه منجمی»

جگر خرس !

«ملیجک» امروز
می گفت : زنهای شاه خیال
دارند به شاه جگر خرس بدھند
که دیگر اولادش نشود !

هنوز هم می رود !

شاه، پیاده قدری در میان
گل و لاله گردش و تفرج
کردند. دو قوش شکاری،
معروف به سار ! از میان جنگل
اوج گرفتند. دور زدند تا
محاذی ما رسیدند. شاه هر دو را
با تفنگ زدند. به زمین افتادند.
الحق خیلی جای تحسین داشت.
اما عجیب تر ! اینکه نیم ساعت
بعد که هر دو قوش ها مرده
وبیجان افتداده بودند، شاه به
علاءالدوله فرمود که هر دو را
گرفته، دور بیندازد.

همینکه علاءالدوله مرغها را
برداشت و به قوت دور
انداخت، یکی از مرغها پرواز
کرد و رفت که هنوز هم
می رود !!

نرود میخ آهنین در سنگ !

سر شام شاه احضار شدم.
چهار ساعت تمام
«تاریخ فردیک» خواندم.
عجیب اینکه در سال متجاوز از
چهار صد تومان خرج می کنم و
از این قبیل کتابها که سراپا تنبه
است می آورم برای شاه
می خوانم، هیچ ملتفت نیستند !



میرزا یوسف خان توسری خور !

دیروز شاه بواسطه تفصیلی
که در «روزنامه اختر» از
وزارت خانه های ایران بد نوشته
بود، متغیر شده بودند.
مشیرالدوله در حضور من عرض
کرد که کار میرزا یوسف خان
مستشار الدوله است. این بیچاره
که تهمت به او می چسبد امروز
گرفتار شد... فراش ها میرزا
یوسف خان را گرفتند و توسری
زیاد به او زدند. در منزل
صاحب الدوله زنجیر کردند !

باج سبیل ملکم خان !

امین الدوله به جهت
نوشتجات «ملکم» که از لندن
فرستاده بود، احضار شد با امین
السلطان خلوت کردند.
مزخرفات آن پدر سوخته خائن
دولت و ملت را که سالی بیست
هزار تومان از ایران می گیرد،
خواندند !

تعريف از ولیعهد !

روزنامه مصوّری که ایجاد
نموده ام به نظر شاه رساندم. چون
قدرتی از ولیعهد تعریف داشت،
پسند نفرمودند ! حکم شد عوض
شد.

تصدیق از راه تملق !

در دره تنگ مهیبی ناهار
میل فرمودند و تمجید زیاد از
انتخاب ناهارگاه خودشان
کردند. ما بیچاره ها هم از راه
تملق، تصدیق کردیم !

ترس از خارجی ها !

تفصیلی که برای
امین السلطان در «روزنامه»
نوشته بودم، به نظر شاه
رساندم. فرمودند : خوب
نیست این همه مناصب
مخالفه نوشته شود. در خارج
به ما بد می گویند !

کو فرصت ؟ !

سه نفر نوکر و یک کنیز
را چوب زدم ! مدتی بسود
می خواستم اینها را بزنم، امروز
مجال کردم !

بیله دیگ...

شاه، همه چیز دارد، جز
پلتیک ! وزرای ما هیچ چیز
ندارند، علی الخصوص پلتیک !!

کشورهای از هم پاشیده!



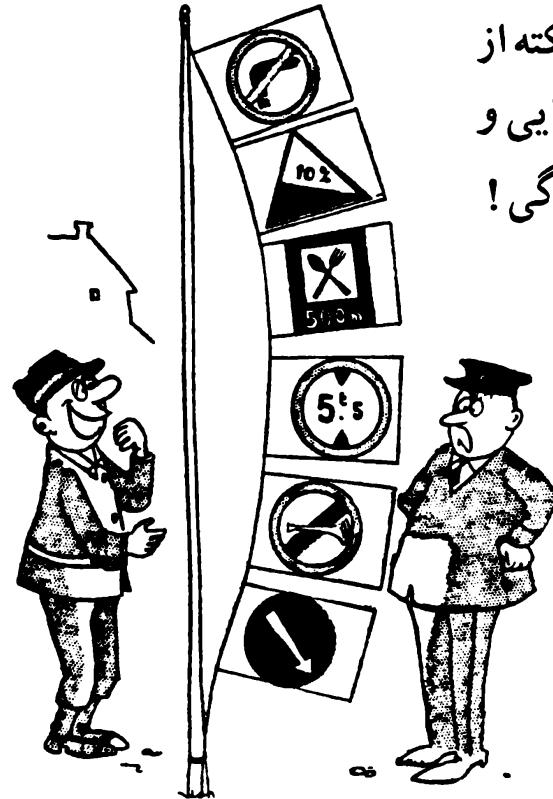
چپقی :

۱- وزارت نیرو در مورد کمبود آن هشدار می دهد - بازیکنی در فوتبال - از ماههای زمستانی که آمده توی جدول تابستانی - طاق نصرت رو دخانه ! - هواپیمای سریع السیر ۲ - واحد پول کشور آفتاب تابان - حرف پوست کنده - بعضی ها در بساط ندارند - منفی الکتریکی ۳ - آجیل الاغ - مدادی که دو سر آن را تراشیده اند ! - گوزن بی زن ! ۴ - تلغی - نصف لیست آماده است ۵ - خیلی مانده تا وکیل بشود - کوشش - ویتمامین انعقاد خون - بابا بزرگ کوزه ! - مزد بی انتها ۶ - از آشنايان «بختك» - شوهر ماده - آزاد - چو... . کردنی مشو ايمن ز آفات - دانشمند آلمانی کاشف باسيل «سل» - ماهی از سرگنده گردد نه ز... . افسار ماشین - او ۷ - گاو چران آمریکایی - شهر ذکریای رازی - شاهکار ویکتور هوگو - آبی که آلوی خشك را در آن خیسانیده باشنند ۸ - سازی که با دهل می آيد - گل آقای شماره ۲۱ ۹ - نام سليمان با اين ملکه همراه است - اسکناس نسيه - آنچه که جوان در آينه بیند، پير در اين خشت بیند ۱۰ - سيب توی جدول چرخید - سايه بان رو دخانه - همسر اميin ۱۱ - اگر كله آنرا بزنيد، سى تا توی جدول باقی می ماند - بت پرستى ۱۲ - نيرو - خل و چل ۱۳ - هدم بلبل - شاعر تابستانی ۱۴ - كت و شلوار پرنده ! - فالگير رسمي ! ۱۵ - عدد منفي - کشوری در جنوب نيجريه

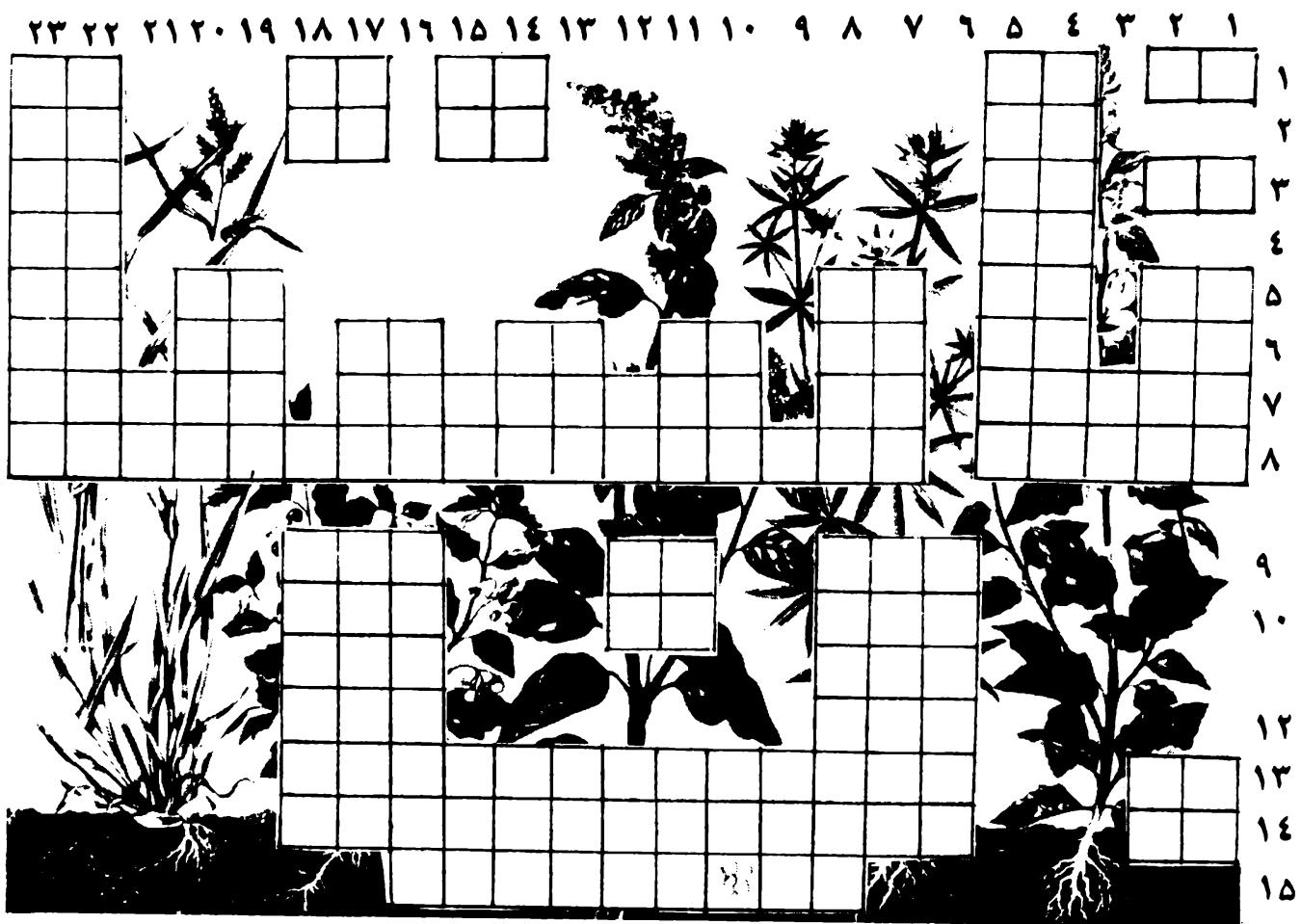
برای بالا بردن معلومات جغرافیایی شما، نام تعدادی از کشورها را که به وسیله ابرقدرت ها بهم ریخته شده برایتان ذکر کرده ایم. شما باید با پس و پیش کردن حروف آنها، نام این کشورها را به حالت اولیه شان در آورید. احیاناً اگر نام یک یا چند کشور را نتوانستید پیدا کنید، برای یافتن جواب صحیحی به صفحه ۲۹ مراجعه فرمایید.

نود نازی - اکرامی - گلشن باد - مانع -
ياران - آن نه دوست - آن سفره - ورشوی - بيد -
تارالیاس - کاشمر - تیموریان - زیرلب - تالم -
جالیز را - گیسوی وال - موریان - آنیبال -
واکسی کچل - الیم - هندل - کیان - اردک نما -
ایل اسیر - اپستانک.

يک نكته از
راهنمايی و
رانندگی !



يکی از علایم راهنمایی و رانندگی که در این شکل مشاهده می شود، برابر مقررات وضع شده بین المللی نیست! کدام و چرا؟ پاسخ سرگرمیها در صفحه ۲۹



«اجل مملق»

قلیانی :

- از قبیل گاو و گوسفند و بز و آهو - مال تهران
آلوده است ۱۳ - خانه فقا - اهلی نشده ۱۴ - به او
می گویند که دیوار بشنود - ویژه، یگانه - یک
دهم ۱۵ - مبصر اعداد - شما به زبان
«جان میجر» - کوچکترین ماشین ساخت وطن
۱۶ - از آنطرف یکی از حروف فارسی است -
خوش صحبت ۱۷ - ستون بدن - احسانی که به رخ
کسی کشیده شود - اتوبوس هوایی ۱۸ - زیر
پامانده - قابل سکونت ۱۹ - ویران، تباہ
۲۰ - پنهان و پوشیده ۲۱ - گوشت ترکی ۲۲ - از
جنگلهای شلوغ و پلوغ که به عنوان یک
ضرب المثل مصطلح است ۲۳ - یخچال مصور.
- ۱ - لوازم آرایش کفش - یکی از ستونهای ثابت مجله گل آقا ۲ - از آنطرف سبزی بیابانی است - از طوایف ایران ۳ - میوه ۴ - درخت متواضع ۵ - تابستان مردم برای شنا و تفریح به آنجامی روند ۶ - پرنده سبز پوش ۷ - معروف ترین شاه هخامنشی - آدمی که اینجوری باشد با کور فرقی ندارد ۸ - دردناک - پیزد گرد سوم به دست یکی از آنها کشته شد ۹ - کارد مسن ۱۰ - این حیوان در بنگال فراوان است - نام سوره بیستم قران مجید ۱۱ - خونبها - بعضی ها از این دنده بلند می شوند - سنگ عصبانی ۱۲ - بعضی ها پس نمی دهند - حیوان نر

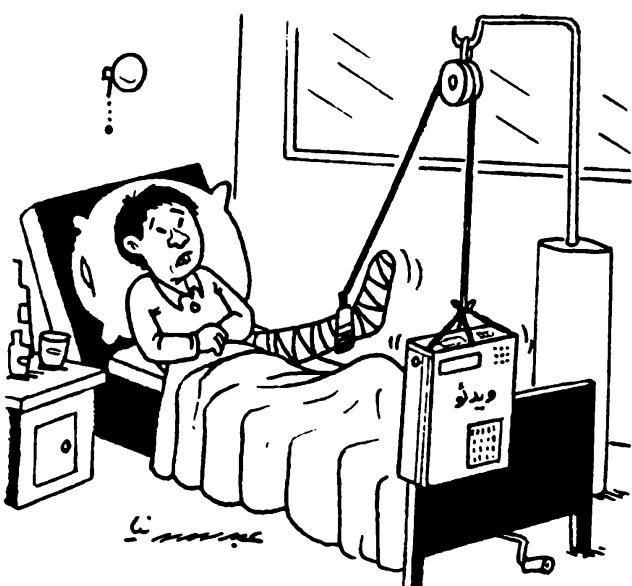
خر خری!

شبی به گریه مرا گفت همسرم، این سان:
 خریده شوهر «اختر» برای او پیکان
 خدا نموده مرا دست چون تو شوهر اسیر
 نه فکر همسر خود باشی و نه فرزندان!
 ز حرف تلخ زنم، سخت گشتم آشفته
 جواب دادمش: ای بی نواترین زنان
 مرا قیاس نفرما به شوهر اختر
 که فرق هست میان فقیر و بازارگان
 خرم برای تو یک خر که با شعف بروی
 برای دیدن اقوام خود، به شهرستان!
 «خیولی!»

دوستان امروزی!

دوستان هر گه که افتادند یاد این حقیر
 از برایم نقشه ها چیدند و شیرین کاشتند!
 یا کلاهی بر سرم بگذاشتند از زیر کی
 یا کلام را به رندی از سرم برداشتند!
 «گل مولا»

«در ژاپن برای درمان بیماران از ویدئو
 استفاده می شود.»



«بدون شرح!»

ریاضیات مدرن

راستش روزی که در مدرسه ریاضی
 می خواندیم، هیچ به فکرمان نمی رسید که
 ریاضیات این قدر طرفدار پیدا کند و ادبیات ما
 این چنین لبریز از عباراتی شود که چیزی از آن
 سر در نیاوریم. مثلًا عنایت بفرمایید به اخباری که
 در روزنامهها می خوانیم:
 «سازمانهای موافق باید در هم ادغام شوند.»
 «سینیار اختلالات عمودی چشم برگزار
 می شود.»

«برنامه ریزی ها باید افقی باشند، نه عمودی.»
 با این ترتیب باید در آینده شاهد جملات
 ریاضی گونه بیشتری باشیم که ما فعلًا چند تا از
 آنها را برایتان پیش بینی می کنیم:
 * «سازمانهای ضربدری باید در هم ادغام
 شوند.»

منظور از این جمله، ادغام سازمانهایی مثل
 سازمان زمین شهری و شهرداری یا وزارت
 کشاورزی هستند که بر سرتصاحب یک زمین
 واحد، دائمًا با هم دعوا دارند و به سر و کول هم
 می پرند!

* «مبارزه با موتورسواران مختلف باید از
 حالت لوزی خارج شود.»
 منظور آن است که این جور مبارزات ابتدا
 خیلی یواش یواش شروع می شود (مانند رأس لوزی)،
 بعد از مدتی سر و صدراه می اندازند و
 بگیر و بیند زیاد می شود (مثل شکم لوزی) و باز،
 پس از اندک مدتی فروکش می کند (مثل سر دیگر
 لوزی!).

* «از وعده دادن فاکتور گرفته و کارها را
 به توان برسانید.»
 چون مطلب، احتیاج به توضیح ندارد، بهتر
 است آن را همینجا جذر (بخشید درز) بگیریم!
 «پروفسور هفتوردی»

رعایت اجباری!

آنطورها هم نیست
که تمام عروس
ومادرشوهای با یکدیگر
مثل کارد و پنیر باشند.
مثل همین کمینه، هفته
گذشت
خانم والده پدر بچه‌ها را
که مادر شوهرم باشد! به
محض احساس ناراحتی
قلب، بدم پیش دکتر.
پزشک مربوطه پس
از معاینه گفت: این خانم
مطلقًا نباید لب به نمک و
گوشت و تخم مرغ و پنیر
و کره و خامه و عسل و
شیرینی و پسته و قند و
گرد و بزند. مادر شوهرم
چون علاوه بر قند و
کلسترول و اسید اوریک
که فشار خونش را بالا
برده، دارای گوش‌های
سنگینی هم هست، رو کرد
به من و پرسید:

- مادر جون، آقای
دکتر چی گفت؟
با صدای بلند در
جواب عرض کردم:
- هیچی مادر، ایشان
خوردن چیزهایی را برایت
قد غن کرده که اصلاً حقوق
پسرت برای خریدشان
کافی نیست. بعد هم رو
کردم به دکتر و گفتم:
- خاطرتان جمع
باشد، به چیزهایی که
گفتید لب نمی زند!
«بی بی ایاز»

سیاست گام به گام

ارزش سکه!

جهت اطلاع خوانندگان جوان «گل آقا» لازم به ذکر است در قدیم هم وقتی فیوزهای غیر اتوماتیک کنتور برق را به منظور تعویض سیم سوخته باز می کردیم، بعضًا مشاهده می شد مأمورین اداره برق برای (جلوگیری از لقی فیوز) چند سکه پنجاه دیناری در انتهای حفره کنتور جاسازی نموده اند!

هفته گذشته که کاربرداز «گل آقا» جهت تعمیر کمک فنروانت خود به استادکار مربوطه مراجعه کرده بوده، طرف تعدادی واشر فرسوده کف دستش گذاشته که تصویرشان را ملاحظه می فرمایید:



بنابر این چنانچه سیاست پولی بر همین منوال پیش برود، در آینده ای نه چندان دور به جای استفاده از سکه های پنج ریالی نیکلی و پنجاه ریالی برنجی، چه بسا کمک فنروانها در صورت عدم دسترسی به «واشر» از سکه های بهار آزادی و امثالهم استفاده کنند!

«سرگردانی ارباب رجوع ورشوه گیری در ادارات، ریشه دیرینه دارد..»



لباس عافیت! «پورپور خان»

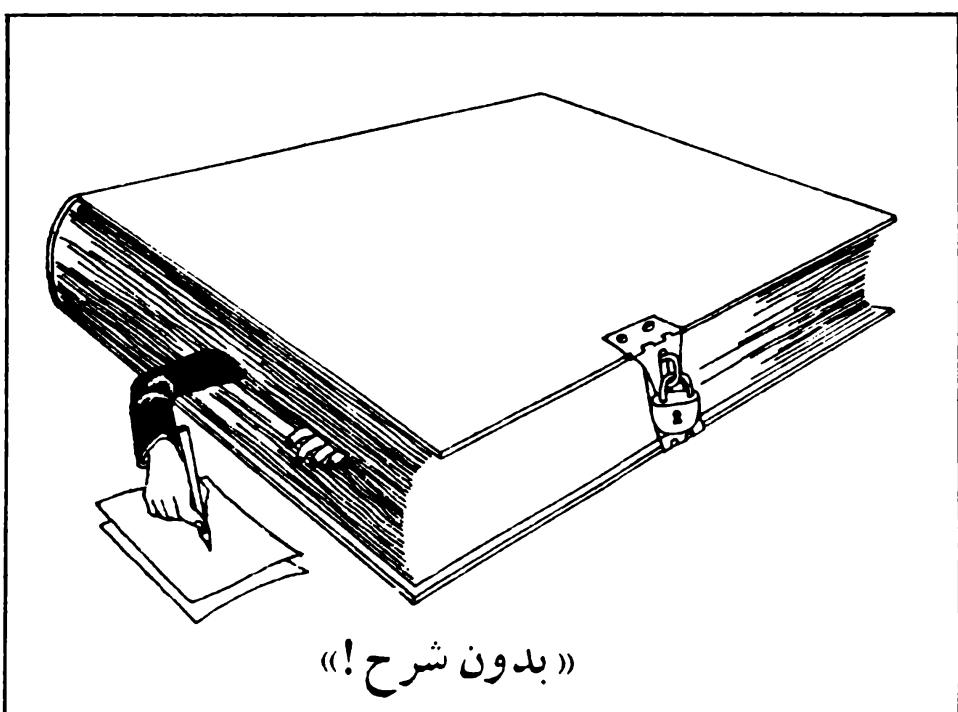
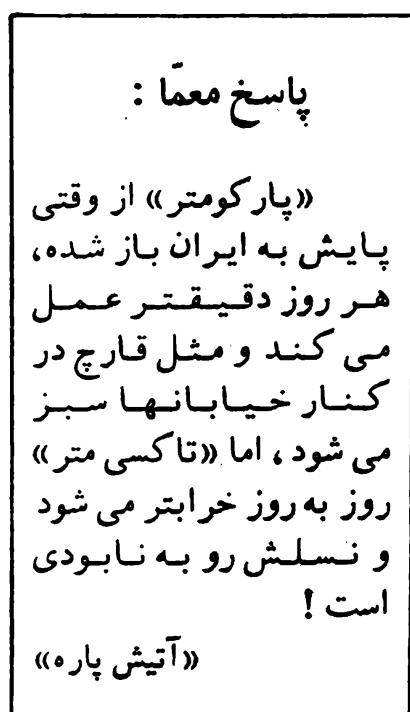


ادبیات تطبیقی!

جماعت کارمند : بینوایان!
فریاد کارمند : می خواهم زنده بمانم
زندگی کارمند : برباد رفته!
آرزوی کارمند : یک و جبا کخدا
رنجهای کارمند : از اینجا تا ابدیت!
طلبکاران کارمند : خوشهاخشم!
«احمد بروجردی»

ما آدمها که اصرار شنوندگان حاضر در هم داریم، عنوان پرطم طراق «اشرف مخلوقات» را یدک بکشیم، موجودات شاکر و قانعی نیستیم. مثلًا بارها خود شما هم در میان شنوندگانی بوده‌اید که برای آنها ناطق پس از سخنرانی‌های فراوان درباره موضوعی‌ای موضعی‌ای مورد نظر، درپایان از خداوند کریم و رحیم تقاضای خیلی چیزها نموده از جمله ادادی قرض قرضمندان (توى همین تهران، کمتر سندمالکیتی است که در گروبانک نباشد!) و اینکه، هم ساعه لباس عافیت برتن کلیه بیماران پوشان.

حتماً در میان



«شیر ممد»

تها راه حل !



بدین وسیله به اطلاع عموم
بینندگان عزیز وارجمند و صبور
تلوزیون در تهران و شهرستانها و
روستاهای سایر جاها می‌رساند:
همان طور که بارها مشاهده
فرموده‌اید، اکثر فیلم‌های سینمایی
و سریال‌های خارجی به علت قیچی
خوردنهای ضروری و چه بسا
غیرضروری قابل درک نبوده و
حتی ممکن است، علاوه بر ساریو
نویس، جناب کارگردان و
فیلمبردار و هنرپیشگان مربوطه هم
از دیدن فیلم خودشان به صورت
لت و پار شده، سردرنی‌وارند (که
نمی‌آورند!) این جانب اصالت‌
از جانب خود و کالتاً از طرف
دست اندرکاران هر دو شبکه
سیما توصیه می‌کنم، هر جای فیلم
سینمایی یا سریال را حذف شده
یافته‌ید، (سردرگمی داستان خودش
اعلام خواهد کرد!) خودتان قبول
زحمت فرموده برای قسمت‌های
مفقود‌الاثر با توجه با تغییر ناگهانی
 صحنه‌ها، ساریوی مناسبی در ذهن
نوشته، چند دیالوگ موجه برای
هنرپیشگان مشهود در صحنه تهیه
نمایید!

مثل آرتیستی که دارد روی
عرشه کشتنی نوشیدنی تقریباً
قهوة‌ای رنگی میل می‌کند، گارسن
را صدا بزن و بگوید: لطفاً توی این
لیوان آب چند تکه یخ بیندار!

دست بر قضا در رشتة

ادبیات هم مشغول ادامه

تحصیلات عالیه بود،

گفت: عجب... هیچ

نمی‌دانستم!

مجدداً از همین

دانشجو سؤال کردم:

«اصولولو» یعنی چه؟

قرص و محکم

گفت: یعنی پرسیدن

«اصول دین!»

گفتم: نه جام،

«اصولولو» نوعی بازی

قدیمی است در ردیف

«باقالی به چند من».

با تعجب پرسید:

«باقالی به چند من» دیگر

چه بازی یی است؟

چون کارداشتم

گفتم: هیچی باباجان،

شوخی کردم. اصلاً «ریتو»

هم یعنی پتوی کهنه!!

(م. قدیمی)

تعاریف!

بحث از اینجا

شروع شد که وقتی از

دانشجویی پرسیدم: ریتو

یعنی چی؟

گفت: یعنی پتوی

کهنه!

خنده‌ام را قورت

دادم و گفتم: خیر این

طور نیست.

گفت: نکند به پتوی

نازک می‌گویند؟!

گفتم: نع!

گفت: پتوی ضخیم

چطور؟!

گفتم: نه قربان.

اصطلاح «ریتو» در موقعی

با طعنه و کنایه به کار

برده می‌شد که عمل دور

از انتظاری انجام شده

باشد!

دانشجوی مزبور که

نمای کلی تهران!



- برای اینکه دروغگو و
پول پرست و عوام فریب هستن.
- به بنده و شما جه
دروغی گفتن؟ دیگو دیگه
خانم دادستان!

- هه... آقا رو باش،
آدم صاف و ساده! اینها واقعاً
اگر می خواستن از کویت
حمایت کنند، بلا فاصله پس از
حمله عراق دست به این کار
می زدند تا «صدام حسین»
ظرف پنج ماه و نیم فرصت
سنگربندی و کندن خندق
نداشته باشد، اینها که توی کره
ماه و مریخ ما هواره دارن و
می دونند اونجا چه خبره، چه
جوری ما هواره های زمینی شون
را پورت نداده بودن که
سر بازان عراقی دارن کویتو به
اشغال خودشون در میارن؟
هان!

- خواهیش می کنم دیگه
سر کار «مفمر» نشو چون این
روزها به اندازه کافی
کارشناس امور سیاسی داریم!
- اطاعت می کنم قربان،
بفرمایید، ببرید این مرغ
آمریکایی رو پس بدین به جاش
یه مرغ رسمی بخرین!
- به چه دلیل این حرفو
می زنی؟

- الساعه می گم دلیلم
چیه، دست بزن به گوشتیش بین
سینه مرغ رسمی انقدر شله،
صد دفعه بہت گفتمن مرغ
آمریکایی نخر، اینها نژادشون
خرابه، من مرغ بی پدر و مادر
به بچه هام نمیدم!

بنده خواستم مرغ زبان
بسته را جهت معاینه شلی و



طور شد... مرغ زنده ای را
که به قیمت یک گوسفند
سابق(!) خریده بودم و با هزار
زحمت به خانه آورده بودم، با
وجود این که فروشندۀ قسم
حضرت عباس خورده بود که
آمریکایی نیست مادر بچه ها
نگاهی به چشمها یش انداخت و
گفت: غلط نکنم اینم باید
آمریکایی باشه!

دیگر کفرم درآمد.

گفتم:
- آخه زن حسابی مگه
سر کار روانشناس هستی که با
یک نگاه، به این زبان بسته
تهمت آمریکایی بودن میزني؟!
طرف هم که معمولاً زود
عصبانی می شود، تا بنده کوتاه
بیایم، گفت:

- چشمم روشن، حالات تو
هم شدی و کیل مدافع
آمریکایی ها، سازمان ملل و
کشورهای اروپایی خیلی از شون
کم حمایت می کنند، اونوقت
جنابعالی هم داری از شون دفاع
می کنی؟!

- اصلاً خانم محترم چرا
سر کار آنقدر با آمریکایی ها
لجه؟ هان؟!

البته بنده با مادر بچه ها
اختلاف نظرهای دیگری هم
داریم ولی مسئله مرغ بیش از
سایر اختلافات گرمای کانون
خانوادگی ما را تهدید به سرما
می کند و می ترسم بالآخره هم
همین اختلاف مرغی! کار ما را
به دادگاه و طلاق بکشاند!!

ایشان عقیده دارد اکثر و
چه بسا قریب به اتفاق مرغهای
کشته اعم از کوپنی و غیر
کوپنی، مریض هستند و مرغ
فروشها تا می بینند مرغ و
خروسی دارد چرت می زند و
عنقریب بهشت زهرا یی
خواهد شد، سرش را می برند
می اندازند توی آب سرد!

روی این اصل ما همیشه
مرغ را زنده می خریم،
می دهیم قصاب محل سرش
راببرد و آن وقت تازه اختلاف
عقیده شروع می شود بر سر
نژاد مرغ!

نگارنده همواره ادعا
دارم مرغ زنده ای را که
خریده ام رسمی است
(مازندرانی و دماوندی و لاری
و...) ولی عیال مربوطه
می گوید: باز یک مرغ
آمریکایی رو به جای مرغ
رسمی بہت قالب کردند?
حیف روغن و زرد چوبه و
گوجه فرنگی که آدم توی قابلمه
روی این ته لش ها بریزه!

بعداً هم با غیظ ادامه
داد: گوشت این بی صاحب
مونده ها توی دهن، عین نیم
تحت کفش جویده نمیشه، صد
رحمت به آدامس و سقز!
هفته گذشته هم همین

اغلبشون قاتل فراری بودن و
گرنه آمریکایی‌های اصیل سرخ
پوست هستن !

- تکلیف بنده چیه ؟ !

- هیچی... این مرغ رو
می‌گیری، می‌بری پس میدی
به جاش یه مرغ رسمی می‌خری
که البته قبل از سربریدن باید
بیاری منزل، من خاطر جمع بشم
آمریکایی نیست ! !

ضمن اینکه برای گرفتن
مرغ با حالت نشسته به آن زبان
بسته نزدیک می‌شدم، توی دلم
گفتم : این آمریکایی‌ها توی
جنگ کُره و جنگ ویتنام و
جنگ خلیج فارس آنقدر دست
به شرارت زدند که حتی مردم
به مرغهاشون بدین هستند ! ! !

«بچه لواسان»

هفت تیرکشی قبل از ورود
ضارب به دادگاه با وجود این
که دو تا پلیس نره خر اینظرف
و اونظرف شودن توی دلش
شلیک کرد، اسم یاروچی بود ?
- جک رووبی.
- آره آره، قد کوتاهی
داشت، می‌گفتند رقاصلخونه
داره !

- رقاصلخونه نه خیر خانم
محترم، کاباره داشت.
- چه میدونم، از همین
 محل های فسق و فجور !
- حالا میگی چی ؟
- میگم ایها ذاتاً آدم کش
هستن، البته تقصیری هم ندارند
چون نژاد درست و حسابی که
ندارن، وقتی کریستف کلمب
اونجارو کشف کرد، از هر
ملکتی یه عده رفتن اونجا که

سفتی گوشت سینه بگیرم، مادر
مرده که از دعوا مرافعه ما
وحشت زده شده بود، از
دستمان فرار کرد، رفت گوش
حیاط خلوت که اتفاقاً یک
چاقوی بزرگ و ساطور سبزی
خرد کنی کنار دیوار بود.
مادر بچه‌ها با دیدن این
صحنه گفت :

- بفرما ! حالا چی داری
بگی ؟ اگر آمریکایی نبود
می‌رفت به طرف اسلحه ؟ !
در حالی که برای گرفتن
مرغ بیچاره، جاجا می‌کردم،
گفت :
- این پرت و پلاها چیه
زن ؟
- پرت و پلانیست
حقیقته، موقعی که شوهر
ژاکلین، اسم صاب مرده ش چی
بود ؟

جان کنده.

- آره... رئیس جمهور
بود، یادته آسفالت چه بلایی
سرش آورد ؟ !

- اسوالدنه آسفالت !

- چه می‌دونم، همون
یار و تیراندازه که توی شهر
مالاس ...

- مالاس نه خانم محترم،
«دلایس ! »

- همونی که تو میگی (!)
اینها وقتی به خودشون رحم
نکنند، دلشون به حال عرب و
عجم می‌سوزه ؟

- خیلی خب ترور جان
اف کنده فقید چه ربطی داره
به این زبون بسته ؟ !

- اختیار داری، اینم از
همزون نشانه، یادته یه

«صرف چای براساس مطالعات پزشکی برای انسان مفید است..»
- جراید



اتوبوس به جای حمام !
 به طوری که
 می دانید در حمامهای
 سابق کارگران حمام تن و
 بدن مشتریان را
 «مشتمال» می دادند و
 پولی جداگانه از مشتری به
 عنوان انعام گرفتند.
 امروزه اتوبوس های
 شرکت واحد، جای حمام
 را گرفته اند. چون
 سالهاست که در داخل
 بنزهای شرکت واحد
 همان مشتمال را به شکل
 کوبنده تری می دهند
 بدون اینکه از این بابت،
 پولی از مسافر بگیرند. باز
 هم قدر شرکت واحد را
 ندانید !

«مرشد»

قد مکرر!



مجموعه ۲۷ قطعه شعرنو گل آفایی !

مندو:

ملتر. علی بویه گیر. نلم. ملاصر الدین و - گر آقا

کتابی برای :
 دوستداران شعرنو
 و مخالفان شعرنو !
 و شعرای نوپرداز !
 منتشر شد .

ریش گاو !

... مردی بود، فرزند خود
 را گفت که هرگز ریش گاو
 بودهای ؟ گفت: ریش گاو که
 بُود و چه بُود ؟ گفت: آنکه
 بامداد از خانه به در آید،
 گوید: امروز گنجی یابم !
 پسر گفت: ای پدر ! تا
 منم، ریش گاو بوده ام !

«مکاتیب عین القضاة همدانی»

پیا !

مسافری صبح زود به
 گرمابه تفرش رفت. گرمابه تنگ
 و تاریک و به عادت قدیم
 زیرزمین بود. معمولاً پیش از
 آفتاب، چشم در حمامهای قدیم
 کار نمی کرد و چراغی هم نبود.
 مسافر ترسان و لرزان در صحن
 حمام پا گذاشت. در هر گوشه
 صحن، کسی دراز کشیده بود و
 دلاک هر جا مسافر پا
 می گذاشت، بلافاصله فریاد
 می زد: «پا میرزا را نشبوئی !»
 یعنی مواظب باش میرزا را لگد
 نکنی ! بعد از چند بار تکرار،
 بالاخره مسافر حوصله اش سر
 رفت و به شوخی گفت: «آیا
 بهتر نبود که یکی دو تا از این
 میرزاها را می دادید و یک
 چراغ موشی می گرفتید و
 صبحها در حمام روشن
 می کردید تا آدم تازه وارد
 بتواند با خیال راحت وارد
 خزینه شود ؟»

«حماسه کویر»

شیرین کاری نیا کان



عجبیه !

گویند شخصی از بام
 بیفتاد و بر گردن مولانا
 قطب الدین آمد و مهره گردن
 مولانا صدمه دید، به حدی که بر
 بستر مرض افتاد. جمعی از
 بزرگان به عیادت وی آمدند و
 گفتند: «مولانا ! این چه
 واقعه ای است که واقع شده ؟»
 گفت: «چه حال بدتر از این که
 دیگری از بام افتاده و گردن من
 شکسته است ؟ !»

«ریاض الانس»

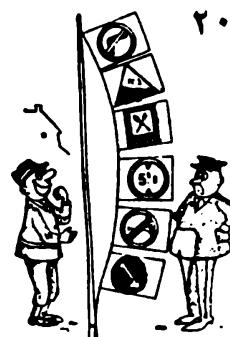
از کرامات شاه سلطان حسین صفوی !

هر یک از متناقضان، آنچه
 از مطالب متناقضه خود به عرض
 پادشاه می رسانیدند در جواب
 همه به غیر از کلمه «یخشی در»
 که به زبان ترکی به معنی بسیار
 خوب است، چیزی نمی فرمود.
 چنانکه یکی از ظرفان در آن
 وقت، این بیت گفته بود؛ شعر:
 آن ز دانش تهی ز غفلت پر
 شاه سلطان حسین یخشی در!
 «مجمع التواریخ مرعشی»

حضرت...!

خوش آن کس که جا دارد به صحراء
درون کلبه‌ای خاموش و تنها
میان بیشه زاری سبز و خرم
کنار تپه‌ای مشرف به دریا
نه آگه از هیاهوی تمدن
نه روحش خسته از آشوب و غوغای
نه از جنگش خبر باشد، نه از صلح
نه از لیبی، نه از اردن، نه کوبا
نه دودش در گلو، نه گرد، نه خاک
تنفس می‌کند پاک و مصفا
نه ناراحت ز آب و برق و گاز است
نه از تاکسی و نه از طول صفحه
بود قانع به آن چیزی که دارد
ندارد غصه روز مبادا
دلم از شهر و اوضاعش گرفته
نصبیم کن چنین جایی، خدا ایا
«سکینه حیدری - مدیر مسئول مجله تکاپو»

پاسخ سرگرمیهای صفحه ۲۰



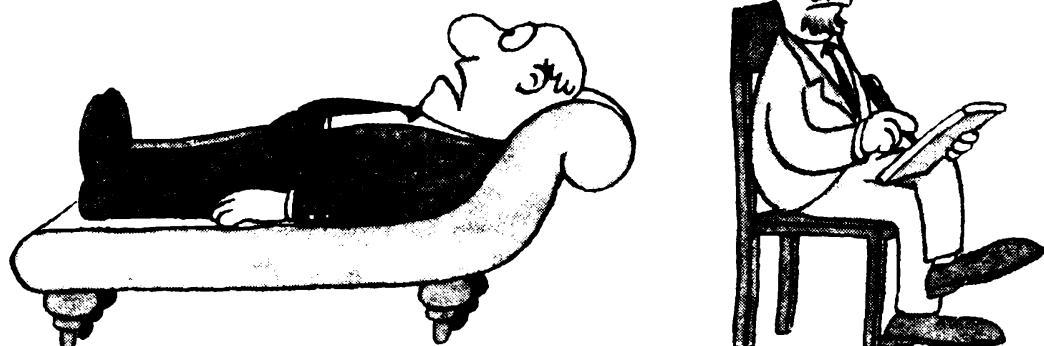
پاسخ
یک نکته از راهنمایی
ورانندگی! :

چهارمین تابلو از بالا، یا سومین تابلو از پایین : این علامت نمایانگر ارتفاع است که میباشیستی به متراشد، در حالیکه در تابلو، وزن را نشان میدهد !
«جهانگیر پارساخو»

پاسخ سرگرمی کشورهای از هم پاشیده:

اندونزی - آمریکا - بنگلادش - عمان -
ایران - هندوستان - فرانسه - سوریه - دبی -
استرالیا - مراکش - موریتانی - برزیل - مالت -
الجزایر - یوگسلاوی - رومانی - آلبانی -
چکسلواکی - مالی - هلند - کنیا - دانمارک -
اسراییل - پاکستان.
«شاهنگ»

از «آمریکا»



- ناراحتی روانی من از وقتی تشدید شد که صورتحساب جنابعالی به دستم رسید !



دود!

پیپ خود آن رفیق سبیلو به لب گذاشت
گفتا: خوش است پیپ و مرا سود می دهد
گفتم: برو، چرنده مگو، سود پیپ چیست؟
جز اینکه هی سبیل تو را دود می دهد?
«ا - ح: شوخ»

تعابیر المختلفه...!
من مشاهیر المتفرقه...!

تقریر: بعد از دوندگی زیاد معلم شد.
تعابیر(۱): به دست آوردن شغل معلمی سخت است و دوندگی می خواهد!
تعابیر(۲): بعد از نا امیدی از یافتن کار، ممکن ترین کار، معلمی است!

* * *

تقریر: من از ارادتمدان شما هستم.
تعابیر(۱): من و شما، معايب مشابهی داریم!
تعابیر(۲): دروغ گفتن خرج و زحمت ندارد!
تعابیر(۳): خواهش می کنم شما هم از من پيش دیگران تعريف کنید!

* * *

تقریر: تا چند سال پيش، آه نداشت با ناله سودا گند، حالا ميلياردر است.

تعابير(۱): خوش شانس است!
تعابير(۲): زرنگ و قالناق است!
تعابير(۳): اوضاع بي حساب و كتاب است!
تعابير(۴): فرصت طلب باش تا کامروا گردي!
تجريش - «سمني»

- ۱- «از جاسازی يك اتوميل، اشياء عتیقه مربوط به قرنهاي پنجم و ششم هجری کشف شد.»
- ۲- «در صد اتوميلهايی که در خیابانهاي تهران تردد می کنند، کهنه و فرسوده و دودزا هستند.»



مامور: حالا دیگه اشياء عتیقه قرنهاي پنجم و ششم رو فاچاق می کنی؟
قاچاقچی: جناب سروان، این ماشین هم مال همون و قتهاست!

دипلمات

هنگام خواستگاري،
مادر عروس از داماد
پرسيد: خوب، شغل
شريف شما چيست؟
داماد: من دипلمات
هستم.
مادر عروس: دипلمه
هستيد؟!
داماد: نه، تصديق
کلاس ششم دارم!
«کامران باقر»

ارزشی دارد، گور پدر مال دنیا !
 از خصوصیات مهم یک گربه، سبیل
 اوست که به دقت رادار کار می کند و اگر
 گربهها بخواهند می توانند به یاری آن راست و در
 خط مستقیم راه بروند و حتی از خطرناک ترین
 لغزشگاهها به سلامت گذر کنند. اما با این همه
 نمی دانیم چه سری است که همه روزه مقادیر
 معتبرابهی گربه را می بینیم که روز روشن در خیابان
 صاف، همین طور کج کج راه می بروند ! به نظر
 برخی کارشناسان اگر سبیل این گربه ها را
 مختصری دود بدنهند شاید افاقه بکند !

گربه شیر است در گرفتن موش
 لیک موش است در مصادف پلنگ
 سعدی که مثل ما متخصص بوده اند، فرمایش
 کرده اند ! «لیک موش» هم احتمالاً یک جور
 پرنده بوده است که در حال حاضر، نسلش منقرض
 شده !

حکایت اوقات تلخی موش و گربه
 داستانی است که بر سر هر بازاری هست (برای
 پیشینه تاریخی و قضایی مسئله من جمله نگاه کنید
 به کتاب «موش و گربه» عبیدزاده اکانی که از
 پیش کسوتان دانش گربه شناسی هستند !) البته
 مواردی از وحدت تاکتیکی آنها نیز گزارش شده
 است ولذا یک ضرب المثل قدیمی می گوید :
 «از صلح میان گربه و موش

برباد رود دکان بقال !»

* برخی از انواع و اصناف گربه ها به

شرح ذیل است :

۱ - گربه عابد : کار این گربه جانماز آب
 کشیدن است و در تلفظ می کوشد تا «میو» را از
 مخرج ادا کند (برای اطلاع بیشتر از شرح احوال
 این گربه، ایضاً نگاه کنید به کتاب سابق) مرحوم
 حافظ نیز در این باره فرموده اند : «غره مشو که
 گربه عابد نماز کرد !» (۱)

۲ - گربه زاهد : تقریباً مثل گربه عابد است؛
 با این تفاوت که به نان و پنیر و بوقلمونی قناعت
 می کند !

۳ - گربه مرتضی علی : گربه ای است که
 از هر ارتفاعی رهایش کنند، آخر الامر با همان

گربه لوژی !

یا

مبحث گربه شناسی !

«محمد رضا ترکی»

هزاران سال آزگار است که گربه ها
 و گربه سان ها در جامعه انسان ها زندگی می کنند
 ولی آنها را کمتر می شناسیم. اگر از ما بپرسند
 «چند جور گربه داریم؟»، یا در جواب می مانیم،
 یا یک مشت توضیح واضحات تحويل می دهیم،
 مثلاً می گوییم : گربه ایرانی، افغانی، سیاسی و ...
 تصدیق می فرمایید که مسئله از این حرفاها مهم تر
 است و احتیاج به بررسی و تحقیق بیشتری دارد.
 اینجاست که ما وظیفه خود می دانیم شمه ای از
 مطالعات عمیق و گسترده خود را در این زمینه
 برای ازدیاد اطلاعات و معلومات خوانندگان
 بازگو کنیم (البته ما اطلاعات عمیق
 و گسترده تری درباره مسائل خیلی حیاتی تر داریم
 که فعلاً جایش اینجا نیست !)

پس ابتدا از ویژگیهای گربه ها شروع
 می کنیم :

یکی از خصلت های مشترک گربه ها
 بی حیایی، ثاپسپاسی و بی چشم و رویی است،
 جوری که هرچه ب آنها خوبی بکنید انگار نه
 انگار.

ویژگی دیگر گربه این است که اگر
 دستشان به گوشت رسید که رسید و گرنه
 دماغشان را با دستمال کاغذی می گیرند و
 می گویند : «پیف ! چه بُوی گندی می دهد !»
 البته این اصل کلیت ندارد زیرا چه بسا گربه هایی
 را دیده ایم که گرچه دستشان به گوشت لحم چند
 صد تومانی هم می رسد، معذالک به مردم که
 می رستند می گویند : پیف ! این جیفه مال دنیا چه

پی نویس :

(۱) به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران، شاعران آدمهای گربه بازی بوده اند و از آنها ابیاتی در وصف گربه‌ها باقی مانده است. این صاحب‌نظران برای نمونه به این اشعار استشهاد می‌کنند :

«گربه» توافقدم نظر، چهره به چهره، رو به رو
شرح دهم غم تورا، نکته به نکته، مو به مو
«گربه» کاشانه رندان قدمی خواهی زد
نقل شعر شکرین و می بی غش دارم
«گربه» خاک قدمت سجده میسر گردد
سر فرازان جهان جمله سرافکنده شوند...»

* * *

تبصره پی نویس :
این ابیات اگر چه در وصف گربه‌ها هستند !! ولی در مدح بودن آنها جای تأمل است !

«یک بچه موش در نوشابه سون آپ خرم آباد
پیدا شد.» - جمهوری اسلامی



چهار چنگالش به زمین می‌آید و خلاصه اول و آخر، حرف، حرف خودش است و دست از لجیازی برنمی‌دارد.

۴ - گربه دزد : از علائم این گربه آن است که تا چوب برداری فرار می‌کند !

۵ - گربه مسکین : گربه‌ای که بال و پر ندارد (لابد بقیه دارند !) لذا گفته اند :

گربه مسکین اگر پرداشتی

تحم گنجشک از زمین برداشتی
(در نسخه ای : نسل گنجشک از...) منظور
شاعر از زمین هم بالای درخت است ! چون
گنجشک‌ها این قدر حالیشان هست که روی زمین
تحم نگذارند !

۶ - گربه مصاحب بابا : آشنایی با این
گربه، احتمالاً در فروعات باب ارث به کار
می‌آید. برای نمونه، این بیت وحشی بافقی را
بیینید که در تقسیم ارث می‌فرماید :

آن استر چموش لگدزن از آن من
آن گربه مصاحب بابا از آن تو !

۸ - گربه رقصاص : یکی از صنایع مستظرفه !
در زمان قدیم، «گربه رقصانی» بوده است. همین
حال هم می‌گویند : «فلانی برای ما گربه
می‌رقصاند !» با این حساب این فن شریف‌های
نیاز چندانی به ذوق و هنر و این جور چیزها
داشته باشد فقط آدم باید کمی «موذیسین(!!)

باشد.

تبصره : تمام آنچه درباره گربه‌ها گفته شده
کما بیش درباره گربه‌سانان نیز صادق است.
(منظور از گربه‌سان‌ها، انسانهایی هستند که خوی
و خصلت گربه‌ها را دارند. لذا همانطور که باید
مواظب باشیم گوشت را به دست گربه‌ها ندهیم،
باید مایحتاج مردم را از گزند این طایفه دور
نگهداشیم !)





آن نرخ جدید پیش پرداخت
جیب تو و کار بندۀ را ساخت
دنیا که سرای مهر و خشم است
بر قول شما قسم، که پشم است !
بر چهره تو، قسم به آن خال
کم گیر زخلق بینوا، حال !

عکس و تفصیلات! «ملانصر الدین»

ای روی تو مثل ماه، روشن
بر گرد، مگر که قهری از من ؟
هر چند گره، تو را بر ابروست،
روی تو هنوز خوب و نیکوست
ای ما همه کشتگان اخمت
ای من به فدائی اخم و تَحْمَت !
تسبیح به قصد فال، در دست
بِگرفته ای، ای عزیز، خیر است
فال تو برای نرخ پست است ?
حدس من بینوا درست است ?
این فال، میانه شد، تک آمد
نه خوب و نه نامبارک آمد
لم داده ای، آشکار بر راست
زین عکس، گرایش تو پیداست !
آن صندلی قشنگ چرمی
دارد چه محیط گرم و نرمی !
ای خط تو تابدار و ناصاف !
ای صاحب منصب تلگراف !
از بندۀ که هستم از تو دلسرب
فیش تلفن، پدر درآورد !

آمریکا :



می گذاریم. فلذا! هر کس با ماهنامه کاردار دارد با تلفن ۸۶۶۳۵ تماس بگیرد و نامه هایش را به نشانی

«تهران - صندوق پستی ۴۹۳۶، ۱۹۳۹۵ - ماهنامه گل آقا»

بفرستد. دقت فرمایید که روی پاکت بنویسید: «مخصوص ماهنامه» زیرا که این صندوق، مال مجله هفتگی گل آقا هم هست و اگر کلمه «ماهنامه» را ننویسید، نامه شما می رود لای نامه های دیگر و تا به دست ما برسد، مدت‌ها طول می کشد.

□ کودکان و نوجوانان در ماهنامه، جای خاصی خواهند داشت. هر قدر بیشتر همکاری کنند، صفحات بیشتری را به آنان اختصاص خواهیم داد.

□ جدول و سرگرمی و مسابقات هم خواهیم گذاشت - آسیاب به نوبت - و شاید برای اینها جوایز گل آقاپی هم در نظر بگیریم. لطفاً نظر خودتان را درباره صفحه جدول و سرگرمی و مسابقه برای ما بنویسید.

□ تکرار می کنیم که ماهنامه گل آقا، نیمه هر ماه و در همین قد و قواره منتشر خواهد شد. و ما از خوانندگان و طرفداران گل آقا توقع داریم که برای ماهنامه هم تبلیغات بکنند.

و السلام - نامه تمام اعضاء - «شاغلام»

چهل و هشتاد و هفتم



مابقی اصحاب «گل آقا» که جمع آوری و تدوین و نشر این ماهنامه مبارکه را عهده دار شده اند، به شما خوانندگان عزیز و با وفا، سلام مخصوص گل آقا بیان عرض می کنند.

□ □ □

□ رتق امور این ماهنامه که قرار است از این پس، نیمة هر ماه، با همین قد و قواره تقدیمتان شود، بر عهده «غضنفر» و فقط امور آن، با این بنده «شاغلام» خواهد بود. شخص «گل آقا» کجاست؟ خوب، معلوم است. بالای سرمان! یعنی می شود ما، بدون اجازه ایشان، آب بخوریم؟ تا چه رسد به انتشار ماهنامه؟

□ اما رتق امور که با «غضنفر» است، عبارتست از: از جمیع خوانندگان عزیز می خواهیم در ادامه این راه به ما کمک کنند. چه کمکی؟ شعر خوب، مطلب خوب و کاریکاتور خوب بفرستند. عیب، ایراد و نقص کارمان را تذکر بدھند. بخصوص پیران، میانسالان، جوانان، نوجوانان و کودکان (اعم از زن یا مرد، شهری یا دهاتی، دولتی یا ملتی!) برای ما مشتری یا خواننده پیدا کنند. (الحمد لله، شاعر و نویسنده به اندازه کافی داریم)!

□ تا روزی که ماهنامه گل آقا روی پای خودش بایستد، از بودجه آبدارخانه به آن کمک می کنیم و همه امکانات را در اختیار آن است!

LUDWIG Dieter

1



1



2



2



«در سیستم جدید حقوق رسانی با پست، بازنشسته‌ها در انتظار پستچی محل ثانیه شماری می‌کنند.» - کیهان

